

Thu 16 12 2010 12:04

## ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی

**مصاحبه منسیرسیده هوشنگ امیراحمدی با خبرگزاری فارس**

منسیر گب وگفت چهار ساعته خبرنگار خبرگزاری فارس با آقای دکتر هوشنگ امیراحمدی استاد دانشگاه رانگزر آمریکا و رئیس شورای آمریکائیان و ایرانیان



**\* آقای امیراحمدی! جنابعالی در آستانه سال جدید برای چندمین مرتبه طی دو سال اخیر به ایران سفر کردید. اگر امکان دارد درباره انگیزه و برنامه‌های این سفر کمی صحبت کنیم تا وارد بحث‌های دیگر شویم.**

هوشنگ امیراحمدی: سفر من به ایران شخصی است و به عنوان یک ایرانی به کشورم می‌آیم و هر ایرانی در وضعیت من که پاسپورت و بول داشته باشد باید بتواند راحت تردد کند و محدودیتی در این زمینه نداشته باشد. اما اگر برخی ایرانیان نمی‌آیند به خاطر اینست که مشکل مالی و یا امنیتی دارند و یا فکر می‌کنند دستگیر و یا ممنوع الخروج می‌شوند. بنده افتخار می‌کنم که با وجود ۳۶ سال سکونت در آمریکا از نظر ملی- فرهنگی آمریکایی نشده‌ام و یک خط علیه ایران نگفته و نوشته‌ام اما خیلی از افرادی که اول انقلاب در ساختار حاکمیت و در نهادهای انقلابی از اعضای موثر بودند و طرف سال‌های اخیر به آمریکا رفته‌اند، علیه جمهوری اسلامی و بعضاً علیه ایران فعالیت می‌کنند. در طول دو سال اخیر من ۱۰ بار به ایران سفر کرده‌ام و با بسیاری از بزرگان کشور دیدار داشته‌ام. فعلاً رابطه ایران و آمریکا بسیار بد است و حامل هیچ پیام مهمی نیستیم و فرار نیست بهامی هم از طرف ایران بپریم.

**\* به هر حال می‌دانید که جریانی در کشور وجود دارد که با سفر شما به کشور مخالف است و...**

امیراحمدی: مخالفت برخی با من به خاطر مخالفت آنها با بهتر شدن رابطه ایران و آمریکا است و فکر می‌کنند من می‌خواهم رابطه سازی کنم؛ در حالیکه رابطه را دولت‌ها می‌سازند. اینکه حضرت امام گفتند رابطه ایران و آمریکا رابطه گرگ و میش است، بر اساس شرایط آن روز گفتند اما زمانی که رهبر معظم انقلاب در آغاز سال [۱۳۸۸] در مشهد سخنرانی کردند، نگفتند دشمنی ایران و آمریکا همیشگی است، بلکه گفتند آمریکا شعاری که درباره تغییر داده در عمل نشان دهد و ما هم مقابل به مثل می‌کنیم. من هم همین نظر را دارم که اگر رفتارها تغییر کند، رابطه ایران و آمریکا اصلاح می‌شود، اینکه می‌گویند من جاسوس CIA هستم، يك افتراست و قبل از همه اتهام به دولت ایران است چون اگر من مأمور سیا هستم و به راحتی به ایران سفر می‌کنم، به معنای اینست که دولت ایران خائن است که به من اجازه سفر می‌دهد و اگر غیر از اینست که اتهام به افراد بدون سند خلاف شرع، قانون و اخلاق است، من خود را یک ایرانی ملی می‌دانم و کشورم را دوست دارم و هیچ خیانتی هم نکرده‌ام و گریه با وجود دستگاه امنیتی قدرتمند جمهوری اسلامی که توانست بدون کمک دستگاه‌های اطلاعاتی منطقه تروریستی مثل عبدالملک ریگی را به دام اندازد، هیچ وقت اجازه نمی‌دادند من به راحتی وارد کشور شوم و با از آن خارج کردم، آنها که با آمدن من ایرانی ملی به کشورم ایران مخالف هستند باید بدانند که بعضا خارجیانی که در گذشته حتی در سازمان‌های جاسوسی عرب خدمت کرده‌اند از ایران دیدن می‌کنند. اشکال کار اینست که ایرانی‌ها حتی ممکن است به خارجی‌ها فحش هم بدهند اما اساسا غریبه پرست هستند؛ روسای جمهور و وزیر امور خارجه ما (مثلا) در شورای روابط خارجی آمریکا، که رئیس آن رسماً مخالف جمهوری اسلامی است، سخنرانی می‌کنند اما حاضر نیستند که در شورای آمریکاییان و ایرانیان که يك ایرانی تاسیس کرده و بطور مداوم از منافع ملی ایران دفاع کرده است حضور یابند.

**\* با توجه به سخنی راه و هزینه بالا و مشکلاتی که برای سفر به ایران وجود دارد، وقتی شما وارد ایران می‌شوید، مسئولیت ایجاد درک درست بین دو ملت را رها می‌کنید یا نه در ایران هم این مسئولیت را ادامه می‌دهید؟ منظورم مسئولیتی است که در شورای آمریکاییان و ایرانیان برعهده دارید.**

امیراحمدی: اولاً من می‌آیم تا خانواده، بستگان و دوستانم را ببینم و اصلاً هم مسافرت به ایران مشکل نیست و فقط ۱۲ ساعت پرواز است و هزینه آن هم زیاد نیست. دوم اینکه الان هم که با شما گفتگو می‌کنم در راستای کارم است. آمریکا درک غلطی از شما دارد و شما را سیاه می‌بیند؛ شما هم درک نادرستی از آمریکا دارید. روابط عمومی شما هم بسیار ضعیف است در حالیکه آمریکا یک روابط عمومی قوی دارد. من آنچه به شما در اینجا می‌گویم، به آمریکایی‌ها هم در آمریکا می‌گویم.

**\* آمریکایی‌ها درک استیاه و سیاهی از ما دارند؛ حالا به نظر شما درک ما از آمریکا درست است یا نه؟ اگر غلط است بگوید کجا غلط بوده است؟**

امیراحمدی: درک شما هم نادرست است، خیلی ساده که بگویم من فکر می‌کنم شما آمریکا را یکپارچه می‌بینید و می‌گویید آمریکا جهان خوار است؛ شما همه آمریکایی‌ها را با یک چوب می‌رانید. در حالیکه ما یک آمریکا نداریم. آمریکا کشور بسیار متنوعی است. حداقل ما می‌بایست از دو آمریکا در ارتباط با ایران حرف بزنیم. يك آمریکا دشمن شماست و يك آمریکا دوست شماست. در واقع می‌توان گفت که این آمریکای دوست شما با آنکه مانند هر ملتی دنبال تامین منافع ملی خودش هست، به منافع شما هم می‌اندیشد. این آمریکایی که دنبال منافع‌اش است ایراد ندارد بلکه آن آمریکا مشکل دارد که دنبال منافع اسرائیل و اعراب و اروپا است و این آمریکاست که دشمن شماست.

**\* آیا درک ملت‌های دیگر از آمریکا درست است؟**

امیراحمدی: من نمی‌خواهم درباره ملت‌های دیگر صحبت کنم و بنا ندارم وارد موضوع ملت‌های دیگر بشوم.

**\* آقای امیراحمدی! شما اگر با مردم افغانستان و عراق صحبت کنید، آنها هم**

## امریکایی‌ها را مهاجم و اشغالگر می‌دانند...

امیراحمدی: من نمی‌گویم اینگونه نیست، اما می‌خواهم بگویم که مسئله ایران مسئله دیگری است. ببینید! ایران و آمریکا با هم مسئله دارند، اصلاً فرض کنید دشمن هستند. ما می‌دانیم که آمریکا کشور بزرگ و قدرتمندی است. ایران هم کشور مهم فرهنگی-تاریخی است و به نوبه خود داری قوت‌هایی است، اما حتماً منابع، امکانات و قدرت آمریکا را ندارد. خوب شما با این دشمن می‌خواهید چکار کنید؟ جنگ و دعوا کنید یا سازش مصلحت‌گونه تا خطر رفع شود و نوآرن قوا تغییر کند؟ پادمان باشد که مصلحت اساس حکومت اسلامی است. بی دلیل نیست که حضرت امام شورای مصلحت نظام را تاسیس کرد. حتماً مصلحت حکم نمی‌کند که با آمریکا جنگ بکنیم و پادمان باشد که وقتی حضرت علی علیه السلام حریف ابوبکر و دیگران نشد، قبول کرد که بماند تا سر فرصت. این درحالی بود که خلافت حق ایشان بود. عیناً همین مثال را می‌توان در باره صلح امام حسن علی السلام زد. حتی امام حسین علیه السلام هم نمیخواست بجنگد چون می‌دانست شهید می‌شود اما دشمنانش جنگ را به ایشان تحمیل کردند. مثال امروزی من رابطه آمریکا با انگلستان است. انگلیسی‌ها وقتی دیدند که قدرتی مثل آمریکا در صحنه سیاسی جهان پیداشده، بلافاصله به فکر اغفال و استفاده از آن بنفع خود افتادند. ما این رفتار انگلیسی‌ها با امریکائی‌ها را بعد از جنگ دوم جهانی بوضوح می‌بینیم. امروز آقای نیکلاس سرکوری رئیس جمهور فرانسه هم دارد به پیروی از معلم خود آقای توبی بلر نخست وزیر پیشین انگلیس همین اغفال‌گری را در ارتباط با آمریکا پیش می‌برد. البته معلم همه اینها آقای ویستون چرچیل بود.

اجازه بدهید یک مثال دیگر از تاریخ خودمان بزنم. می‌گویند وقتی مغول‌ها حمله خونین و ویرانگر خود علیه ایران را شروع کردند، خواجه نصیرالدین طوسی مانده بود که چه باید کرد. ایشان می‌دانست که ایران را توان مقابله با این قوم وحشی نیست. از نگاه خواجه یک راه بیشتر نمانده بود: سازش و استفاده از قدرت مغول در جهت منافع ایران. بدنبال این فکر، ایشان به هلاکو خان پیشنهاد داد که از ایشان برای اداره امور استفاده کند. خان مغول هم که از کشور داری چیزی نمی‌دانست، این پیشنهاد را پذیرفت و خواجه شد مرد قدرتمند دربار جدید. در این زمان مملکت هنوز در دست خلفای عباسی بود و خواجه دیده بود که این عرب‌ها چه بلایی به سر ایران می‌آوردند. این بود که خواجه بفکر افتاد که از قدرت مغول‌ها برای بر انداختن خلفای عباسی استفاده کند و این کار را هم کرد و تا آنجا پیش رفت که پایتخت آنها در بغداد را هم به تصرف مغول‌ها در آورد. در واقع خواجه برای از بین بردن ظلم عباسیان از قدرت مغول‌ها استفاده کرد - یعنی ما از ظلم عرب‌ها به مغول‌ها پناه بردیم! از امام خمینی نقل کرده‌اند که گفته خواجه نمی‌خواست وزیر هلاکو خان بشود بلکه می‌خواست از قدرت او برای منافع ایران و علیه عرب‌ها استفاده کند که کرد. در واقع بعد از حمله مغول و پایان کار خلفای عباسی، شیعه هم در ایران بسرعت رشد کرد!

من نمی‌گویم دوست آمریکا بشویم و یا دنباله روی آن باشیم و یا از آن برای نابودی دشمنان مان استفاده کنیم. من می‌گویم چون حریف آمریکا نیستیم بی جهت با آن دعوا نکنیم و سعی کنیم با یک سازش مصلحت‌گونه در سیستم قدرت آن نفوذ کنیم، همان کاری را که اسرائیلی‌ها کرده‌اند، و بعد با استفاده از این سازش و نفوذ، منافع ملی ایران را تأمین کنیم. البته من اعتقاد ندارم که استفاده از آمریکا باید علیه منافع ملت آمریکا پیش برود.

## \* آیا شما برای درک بهتر امریکایی‌ها و ایرانی‌ها از یکدیگر، پیام‌هایی را از مسئولان دو کشور به یکدیگر برده‌اید؟

امیراحمدی: در سیاست پیام دو معنا دارد: یک معنایش مشخص است یعنی اینکه دولت آمریکا می‌گوید که برو به دولت ایران بگو که اگر شما این کار را بکنید ما آن کار را می‌کنیم، یا بالعکس دولت ایران می‌گوید به امریکائی‌ها بگویند آمادگی انجام کاری مشخص در قبال کاری مشخص را داریم، این یک پیام رسمی است که من چنین کاری را گناه کرده‌ام، اما یک پیام غیررسمی نیز وجود دارد. مثلاً دولت آمریکا به من می‌گوید ایرانی‌ها ما را درک نمی‌کنند و می‌گویند اگر اینها با ما می‌نشستند و می‌گفتند که از ما مثلاً هواپیما می‌خواهند و می‌گفتند در قبال آن حاضر هستیم مثلاً به ما در عراق کمک بکنید آن وقت مشکل شروع به حل شدن می‌کرد. در این مثال آمریکا دارد پیام می‌فرستد اما مستقیم نمی‌گوید که چنین پیامی را به آقای احمدی نژاد برسان بلکه غیرمستقیم به من نفهم می‌کند چه می‌خواهد. دولت ایران هم معمولاً همین کار را می‌کند.

**\* اگر چه شما گفتید که فرار نیست در این سفر پیامرسان آمریکا و ایران باشید اما اجازه دهید سنووال کنیم آیا در این سفر پیامی را برای مسئولان ایران آورده‌اید؟**

امیراحمدی: من همیشه گفته‌ام که يك درك دارم و آن را انتقال می‌دهم و برای این منظور با دولتی‌ها و مردم صحبت می‌کنم و بعد می‌روم به آمریکایی‌ها می‌گویم آنچه که در مورد ایران به شما می‌گویند، بخشی دروغ است ویا اینکه برای ایجاد اعتماد بجای اینکه همه‌اش از تخریم حرف بزنید و برای این مشکل هیچ مسئولیتی نپذیرید درست نیست. من سعی می‌کنم به آنها بقبولانم که مسئولیت بپذیرند همانگونه هم که به ایران می‌گویم مسئولیت نپذیرد. این مشکل دو سر دارد و هزارعلت. در همین راستا بود که در دولت آقای کلینتون وزیر امور خارجه وقت آمریکا خانم مادلین آلبرایت را توانستم نوحیح کنم و ایشان هم به خاطر رفتارهای غلط آمریکا از ملت ایران عذرخواهی کرد.

**\* الان که دیگر خانم آلبرایت وزیر خارجه آمریکا نیست و خانم کلینتون جانشین او شده و اخیراً هم موضعی گرفته بود که ایران به سمت نظامی گری پیش می‌رود. نظر شما درباره دیدگاه خانم کلینتون چیست؟**

امیراحمدی: حرف من با آمریکایی‌ها اینست که بر سر حرف قبل از انتخاباتشان باقی بماند که می‌گفتند آقای احمدی‌نژاد بالای ۶۰ صد آرای مردم را دارد و گر چه در انتخابات تخلفاتی شده اما نغلب بمعنی عملی برای تغییر نتیجه انتخابات نشده است. من به آمریکایی‌ها می‌گویم که شما کاری به مسائل داخلی ایران نداشته باشید و تمرکز خودتان را بگذارید روی مشکلاتتان با ایران. من به آنها می‌گویم که نیروهای نظامی در ایران فرمانده روحانی و غیر نظامی دارند و اقدامات آنها خودسرانه نبوده و نیست. من به آمریکایی‌ها می‌گویم که دولت فعلی قدرت و آماده گی مذاکره با شما را دارد. من به آمریکا نیها می‌گویم که جامعه ایران و جمهوری اسلامی علیرغم این حرف‌هایی که می‌گویند امروز با فردا می‌رود، جامعه و حکومتی پایدار است. این حکومت مانند همه کشورها با مسائل مختلف درگیر است اما اینگونه نیست که همه چیز به هم خورده باشد. من اینها را به آمریکاییها می‌گویم اما گوش شنو! کم است و درک کماکان نادرست می‌ماند چون دیگرانی هم هستند، و تعداد آنها بسیار زیاد است و منابع مالی شان هم بسیار وسیع، که عکس حرف من را به آمریکایی‌ها می‌زنند. مناسبانه آمریکایی‌ها با تاریخ سیاسی ما آشنا نیستند که فضاوت درست بکنند و مثلاً بدانند در یکصد و چند سال گذشته ایران درگیر سه وضعیت سیاسی بوده و کماکان هم هست: دیکتاتوری، انقلاب علیه دیکتاتوری، هرج و مرج دمکراتیک متعاقب انقلاب و بعد بازهم دیکتاتوری برای پایان بخشیدن به هرج و مرج، و ادامه این دور تسلسل. پس این بار هم فرار نیست اتفاق ناره‌ای بیافند و برای آن اتفاق جدید فرهنگ سیاسی جدید لازم است که هنوز هم در بهترین شرایط در حال بوجود آمدن است و وقت می‌برد که رشد بکند. مناسبانه دولت فعلی آمریکا کمترین آشنائی را با ایران، در مقایسه با دولت‌های قبلی آمریکا، دارد.

**\* بالاخره شما از طریق ایجاد درك و سناحت بهتر دولت‌ها از همدیگر، به ایجاد رابطه دولت‌ها با یکدیگر کمک کرده‌اید.**

امیراحمدی: این درست است اما من نیامده‌ام به آقای رئیس جمهوری بگویم که رابطه با آمریکا را درست بکنید...

**\* منظورم اینست که شما به عنوان يك ایرانی-آمریکانی مقیم آمریکا فرایندی را برای ارتباط ایران و آمریکا درست کرده‌اید...**

امیراحمدی: اولاً اینکه گناه نیست. ثانیاً اجازه بدهید صراحتاً این مساله را بگویم که درباره ایرانی‌های مقیم خارج از کشور گاهی اظهار نظرهای غیرمنصفانه می‌شود؛ در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است يك شخص ایرانی نا آید ایرانی است مگر اینکه خودش شخصاً و کتباً بنویسد و بخواهد ایرانی بودن خود را تغییر دهد که آن هم باید کاتبه تصویب کند. با شهروندی ما یک برخورد دوگانه می‌شود. مثلاً وقتی که رای ما را می‌خواهند ما شهروند می‌شویم و وقتی که ما می‌خواهیم مثلاً برای وکیل و رئیس جمور شدن به ما رای بدهند می‌گویند ما شهروند نیستیم! این نمیشود و جمهوری اسلامی باید

استاندارد دوگانه خود را کنار بگذارد. واقعیت این است که شهروندی در ایران خوبی است و هیچکس هم نمیتواند این حق را از شهروند سلب کند مگر به حکم قانون و یا با اراده خود شخص. پس بهتر است حرفتان را تصحیح کنید؛ من که اینجا در ایران نشسته‌ام یک ایرانی‌ام نه یک ایرانی-آمریکائی.

### \* پس اینگونه می‌گویم که شما به عنوان یک ایرانی مقیم آمریکا که "شورای روابط ایران و آمریکا" را تاسیس کردید...

امیراحمدی: مجدداً باید توضیح دهم که ما سازمانی تحت عنوان "شورای روابط ایران و آمریکا" نداریم بلکه ما یک شورا به اسم "شورای آمریکاییان و ایرانیان" داریم و کلمه روابط در عنوان آن قید نشده و این شورا هم در واقع شورای دو ملت است نه دو دولت. شورای آمریکاییان و ایرانیان شورای یک عده آمریکایی و یک عده ایرانی است و حتی شورای ایران و آمریکا هم نیست، بلکه شورای آمریکاییان و ایرانیان است که در آن اسم رابطه به کار برفته است. ناگفته می‌گویم ما یک شورای غیرانتفاعی هستیم که وظیفه ما درک بهتری از این مشکلی است که بین ایران و آمریکا شکل گرفته است. ما می‌خواهیم درک بهتری بین دو ملت به وجود آوریم. البته در این تعریف از ملت‌ها دولت‌هاست نه ما می‌گیرند چون اعضای دولت‌ها از افراد ملت هستند. اصلاً بحث ایجاد رابطه دیپلماتیک نیست. ما می‌گوئیم دو ملت هستند یک ملت ایران و یک ملت آمریکا که درک غلطی از همدیگر دارند و این درک غلط را دولت‌ها به درست یا نادرست از آن استفاده و یا سوء استفاده می‌کنند و ما می‌خواهیم این درک را درست کنیم. شورای آمریکاییان و ایرانیان نهادی غیر دولتی است در حالیکه رابطه را دولت‌ها شکل می‌دهند و ما برای یک درک بهتر در این خط بوده‌ایم. من اگر در این جریان حضور داشته‌ام برای این است که دنیا درک بهتری از ایران پیدا کند و آمریکایی‌ها بهتر ایرانی‌ها را بشناسند و ایرانی‌ها هم بهتر آمریکایی‌ها را بشناسند و فعالیت ما در این خصوص هم خیلی شفاف بوده و هیچ وقت هم آن را پنهان نکرده‌ایم.

### \* دفتر "شورای آمریکاییان و ایرانیان" که قرار بود تحت عنوان همین عنوان در ایران تاسیس شود، چه شد؟

امیراحمدی: مجوز ما از دولت آمریکا برای تاسیس دفتر شورا در ایران برای یک سال بود. ما برابر قوانین ایران و هدایت وزارت امور خارجه، فرم‌های لازم را از وزارت کشور دریافت و آنها را بعد از تکمیل به همراه مدارک درخواستی به دفتر سازمان‌های غیر انتفاعی در آن وزارت خانه تسلیم کردیم. مناسبانه تا این لحظه هیچ جواب کتبی و یا رسمی‌ای از وزارت خانه دریافت نکرده‌ایم. من مجوز شورا را از حکومت جمهوری خواهان آمریکا گرفته بودم. خوشبختانه و بعد از دوندگی زیاد توانستیم دولت دمکرات‌ها را هم قانع کنیم که مجوز ما را برای یک سال دیگر تجدید کند. من در نظر دارم در ایران بار دیگر این امر را پیگیری کنم و این بار امیدوارم که دولت یا در خواست ما موافقت کند. واقعیت این است که این دفتر غیر انتفاعی و غیرسیاسی است و هدف و فعالیت آن در چهارچوب سیاست‌های کلی جمهوری اسلامی خواهد ماند و برای درک بهتری از ایران و سیاست‌های اصولی حکومت بکار گرفته خواهند شد. یاد آوری کنم که رابطه ایران و آمریکا امروز در لحظات بحرانی خطرناکی بسر می‌برد و وجود شورا در ایران می‌تواند به کاهش تنش از طریق ایجاد درک بهتری از مسائل فی مابین کمک کند. من جدا امیدوارم که دولت ایران از این فرصت در جهت پیشبرد منافع ملی کشور حد اکثر استفاده را بکند.

### \* واکنش شما به این مساله مسکوت گذاشتن در خواست تاسیس دفتر چه بود؟

امیراحمدی: تاسف عمیق برای اینکه ایران یکبار دیگر فرصت بزرگی را سوزاند. از آن تاریخ به اینور وضعیت این رابطه خراب تر و مناسبانه چهره ایران در آمریکا تیره تر شده است. دفتر شورا می‌توانست به ایران برای درک بهتر سیاست‌های آمریکا و برای ایجاد یک ارتباط جهانی سالم کمک کند. من اعتقاد دارم جمهوری اسلامی درباره آمریکا انتقادات و گلایه‌های درستی دارد اما برخوردش با آمریکا اشتباه است و مسکوت گذاشتن تقاضای ما برای باز کردن دفتر شورا یکی از نمونه‌های این برخورد است. برخورد دولت ایران با آمریکا گاهی مثل برخورد مخالفین با من است. ممکن است انتقادهای آنها از من حتی درست هم باشد اما بجای اینکه بشنوند و ببینند چرا من این کار را می‌کنم و یا آن حرف را می‌زنم، پشت سر انتقادات و اتهامات خود را بیان می‌کنند. این تنها به فاضی رفتن و راضی

برگشتن جزئی از مشکلات فرهنگی ماست. برخی مواقع ممکن است نگرانی درباره مسئله‌ای درست باشد اما برخورد با آن مسئله نادرست باشد. جنبش سبز یک نمونه دیگر از خواست‌های درست ولی برخوردهای نادرست است. من همیشه اعتقاد داشته‌ام ایران و آمریکا به این زودی‌ها با هم دوست نمی‌شوند اما رابطه عادی یک بحث دیگری است. ایران هشت سال با عراق جنگید اما در اوج جنگ هم رابطه خود را با دولت صدام حسین خرابکار حفظ کرد. شما می‌دانید بزرگ‌ترین دشمن آمریکا شوروی سابق بود و بلعکس، اما در عین حال بزرگ‌ترین سفارتخانه آمریکا در مسکو و بزرگ‌ترین سفارت خانه شوروی در واشینگتن بود. هیچ ربطی بین دشمنی و ارتباط عادی دیپلماتیک وجود ندارد. دو ملت، یکی ۲۵۰ میلیون و دیگری ۷۵ میلیون، حق تمدنی و انسانی دارند که با هم ارتباط بدون فید و شرط داشته باشند. دفتر شورا در ایران یک نهاد غیر دولتی و غیر سیاسی خواهد بود و وظیفه‌اش این خواهد بود که در نبود رابطه بخشی از ایجاد یک درک درست تر از ایران و سیاست‌های دولت را بدوش بکشند و همچنین به دولت و ملت ایران کمک کند که آمریکا و سیاست‌های آن را بهتر بشناسند. اجازه بدهید این موضوع را هم به صراحت بگویم که اسلام در آمریکا بیش از ایران دارد رشد می‌کند. می‌دانید که مسلمانان در آمریکا بیش از هر جای دیگر دنیا در آسایش هستند؟ این بدان معنی نیست که علیه آنها تبعیض اعمال نمیشود که حتما می‌شود اما در همین حال مسلمانان در همان آمریکایی که بن لادن‌ها پدرش را درمی‌آورد، راحت‌تر زندگی می‌کنند تا در کشورهای مطبوع خودشان. آمریکا همیشه کشور رشد مذاهب بوده است.

**\* البته همان آمریکایی که شما آن را کشوری آزاد می‌دانید، به یک روحانی ایرانی که می‌خواهد جهت تبلیغ اسلام به آنجا برود، ویزا نمی‌دهد؟**

امیراحمدی: شما به آمریکایی‌های مسیحی اجازه می‌دهید در کشور شما تبلیغ کنند؟ و اساسا به آنها ویزا می‌دهید که بیاوند در کشور شما علیه شما کار کنند؟

**\* آقای امیراحمدی! شما می‌گویید آمریکا آزادترین کشور دنیاست!**

امیراحمدی: آمریکا یک کشور دموکراتیک است اما کارهای غیر دموکراتیک هم می‌کند نظیر زندان گوانتانامو، حمله به عراق و افغانستان، و یا تحریم علیه ایران. من هیچ گاه نگفته‌ام که "آمریکا آزادترین کشور دنیاست"، اما اینطور هم نیست که آمریکا کلاً غیر دموکراتیک است. این نوع برخورد با آمریکا منصفانه نیست. در ۱۵۰ سال گذشته، آمریکا بیشترین ارزش‌های انسانی زیادی بوده است و بیشترین بخش تمدن مدرن دنیا را ساخته است. برق، ضبط صدا، دوربین عکاسی و ویدئو، رادیو و تلویزیون، هواپیما، اتومبیل، تلفن، کامپیوتر، تکنولوژی اطلاعات، و صدها کشف جدید در علوم پایه و پزشکی را آمریکا می‌کند. دنیا عرضه کرده‌اند. در واقع دنیای جدید منهای آمریکا قابل تصور نخواهد بود. اگر آمریکا به یک روحانی ایرانی ویزا نمی‌دهد برای این است که با شما رابطه ندارد، که بین شما دشمنی وجود دارد، که می‌ترسد از این فرد علیه امنیت ملی آن استفاده بشود. می‌گویم می‌ترسد نمی‌گویم که آمریکا فکر و عملش درست است. منصفانه همانطور که گفتم آمریکا درک غلطی از مقاصد ایران نسبت به خود و متحدینش دارد. باید این درک تصحیح شود. من می‌گویم شما با آمریکا رابطه نان را عادی کنید اما در عین حال دوستش هم نشوید. این هم پادگان نبود که بزرگ‌ترین مانع بر سر راه رابطه ایران و آمریکا نه ایران و نه آمریکا که اسرائیل، اعراب، اروپایی‌ها و روس‌ها هستند. این نکته آخری خود باید موضوع یک بحث سوا و مهم باشد. در عین حال نباید از یاد برد که خیلی‌ها هم از نبود این رابطه و از تحریم‌های اقتصادی سودهای کلان سیاسی و اقتصادی می‌برند.

**\* یکی از انتقادات وارده به شما این است که برای بیگیری ایده‌های خود برای اینکه به نتیجه برسید، با کانون‌هایی ارتباط می‌گیرید که خیلی سالم نیستند یا حداقل مورد اعتماد نظام نیستند. وقتی شنیدم به ایران سفر کردید، اولین نصوری که در ذهنم به وجود آمد این بود که شما در چهارچوب دفتری که آقایان رحیم مشائی و ملک‌زاده تاسیس کرده‌اند به ایران آمده‌اید و چون انتقاداتی به نگرش و دیدگاه‌های مسئولان این دفتر وجود دارد، ذهنت خوبی به تلاش شما برای برقراری یک رابطه مناسب بین ایران و آمریکا به وجود نمی‌آید. اما اگر بدانیم شما با هماهنگی وزارت امور خارجه به نهران آمدید قطعاً آئوبت می‌توانیم رسمی تر با هم گفتگو کنیم و ذهنت شفاف‌تری درباره شما به وجود می‌آید. شما این مسئله را قبول دارید یا نه؟**

امیراحمدی: سوال مهم و با اهمیتی کرده‌اید و بابت آن از شما متشکرم، می‌خواهم خیلی روشن در این باره حرف بزنم و شما هم به صداقت گفته‌هایم شک نکنید، اول اینکه من بعد از بارده سال که در خود-نمیزی به سر می‌بردم به لطف و دستور کتبی آقای احمدی نژاد و با هماهنگی وزارت خانه‌های امور خارجه و اطلاعات به ایران برگشتم، این روش از آن زمان کماکان، مستقیم و غیر مستقیم، ادامه یافته است. دوما، در باره رابطه من با آقای اسفندیار رحیم مشائی هم اعتراف می‌شود و هم بی انصافی، مثلا، آقای رحیم مشائی هرگز بنده را به ایران دعوت نکرده است و من هم سعی نکرده‌ام که از کانال ایشان استفاده بکنم چون لازم نداشتیم، من آقای رحیم مشائی را بکبار در ایران و چند بار در آمریکا دیده‌ام و گاهی با هم حرف هم زده‌ایم، اما هیچوقت من و ایشان ارتباط غیر مجاری نداشته‌ایم، در واقع نه فقط آقای رحیم مشائی که من با اکثر اعضای برجسته هیئت همراه آقای احمدی نژاد در نیویورک منجمله آقایان هاشمی نمره، منکی، حلیلی و الهام دیدار و صحبت درباره مسائل تهران - واشینگتن داشته‌ام، این را هم بگویم که با بخشی از دیدگاه‌های آقای رحیم مشائی، مخصوصا در ارتباط با ایرانیان خارج از کشور، موافق هستم. ایشان همیشه سعی کرده است که مسائل ایرانیان خارج از کشور در چهارچوب قانون حل و فصل بشود تا بتوانند به ایران برگردند و در توسعه کشورشان نقش بازی کنند.

**\* پس برگشتن شما به ایران از طریق دفتر آقای رئیس جمهور با شخص ایشان هماهنگ شده بود؟**

امیراحمدی: آری، با دستور کتبی آقای رئیس جمهور به وزارت خانه‌های امور خارجه و اطلاعات و با پیگیری دفتر ایشان همانطور که معمول است.

**\* اگر شما از طریق کانال‌های مطمئن به ایران آمده‌اید، چرا از حملات مخالفان و منتقدان خود و در راس آنها از مدیریت کیهان می‌ترسید یا حداقل از آن نگران هستید؟**

امیراحمدی: حملات مخالفان و منتقدان منجمله مدیریت روزنامه کیهان نه مرا می‌ترساند و نه نگران می‌کند، من فقط از خدا می‌ترسم و همیشه نگران این هستم که نتوانم دینم را به ایران عزیز ادا کنم. خوشبختانه اتهامات و سوء ظن‌های مخالفین من هم در ایران و هم در خارج، که عمدتا از دشمنان قسم خورده جمهوری اسلامی هم هستند، هیچ پایه و اساسی ندارند، من يك ایرانی ملی و وطن پرست هستم که ۲۶ سال در خارج از کشور به وطن مادری‌ام خدمت کرده‌ام، افتخار می‌کنم که هرگز علیه وطنم و ملت من سخنی نگفته‌ام و اقدامی نکرده‌ام و اگر غیر از این بود، مخالفانم اسناد خود علیه من را رو می‌کردند که البته یا نکرده‌اند و یا گاهی اسناد جعلی سر هم کرده‌اند. من از مخالفانم می‌خواهم اگر مسلمان هستند و به خدا و پیامبر و آخرت اعتقاد دارند، انصاف داشته باشند و حقیقت را آنطور که هست بیان کنند. پیامبر خدا می‌فرماید که اولین اصل در اسلام عدالت و انصاف است و آقای شریعتمداری باید عادل باشد و انصاف داشته باشد، ایشان می‌تواند بگوید که من به امیراحمدی به این یا آن دلیل مشکوک هستم و یا با نظراتش مخالف هستم، اما او متناسفانه صریح و مستقیم می‌گوید که من عامل سیا (CIA) هستم و این را چنان بیان می‌کند که انگار ادعایش وحی نازل است! بارها فکر کرده‌ام که ایشان را به دادگاه بکشایم اما هر بار خود را از این اقدام باز داشته‌ام که راه برای گفتگوی سازنده باز بماند، من اصولا به گفتگو اعتقاد دارم.

**\* آقای امیراحمدی! شاید مخالفان و منتقدان شما به این خاطر نسبت به شما با دیده تردید می‌نگرند که به سازمان‌های امنیتی و نهادهای تصمیم ساز آمریکایی تحلیل ارائه می‌کنید.**

امیراحمدی: خوب این که به نفع شماست، آمریکایی‌ها از شما یک تصویر سیاه دارند و من سعی کرده‌ام آن را کمی در جهت حقیقت تصحیح کنم. شما فکر می‌کنید دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی و وزارت امور خارجه ایران و حتی شخص رئیس جمهوری نمی‌دانند که در آمریکا من چکار می‌کنم؟ من بیش از این گفتم که با همه روسای جمهوری ایران از جمله مقام معظم رهبری در زمانی که رئیس جمهور بودند، دیدار داشته‌ام و با همه وزرای امور خارجه و سفرای دولت اسلامی در نیویورک بحث و گفتگو کرده‌ام، با آمریکایی‌ها هم همینطور، من این را سالها است که با شفافیت کامل انجام می‌دهم، یادتان نرود که من

یک استاد دانشگاه و یک محقق هستم و بیش از ۲۵ جلد کتاب از من چاپ و منتشر شده است. نظراتم در این کتاب‌ها و صدها مقاله، مصاحبه و سخنرانی دیگر به صراحت بیان شده‌اند. علاوه مگر دولتهای ایران صدها کنفرانس بین المللی برگزار کرده‌اند و در آن در باره مسائل مختلف و سیاست‌های ایران حرف زده نمیشود؟ تصادفاً در این کنفرانس‌ها است که بیشترین تحلیل از مسائل ایران ارائه می‌گردد و آمارهای دقیق در اختیار شرکت کنندگان داخلی و خارجی قرار می‌گیرد. خوشبختانه الان بیش از ۱۵ سال است که من در این کنفرانس‌های دولتی حضور نداشته ام! از این گذشته نقشی است که مطبوعات کشور در آگاهی دادن به امریکائی‌ها و بقیه دنیا داشته‌اند. شما هر مطلبی و یا آماری در باره ایران را می‌توانید در مطبوعات ایران پیدا کنید. امریکائی‌ها سازمان‌های عربی و طویل درست کرده‌اند و ده‌ها ایرانی و غیر ایرانی مترجم فارسی دارند که شب و روز مطالب روزنامه‌ها، سایت‌ها و مدارک چاپ شده توسط دولت را به انگلیسی بر می‌گردانند.

**\* آیا دوستی شما با آقای رحیم منبایی به خاطر نزدیکی دیدگاه‌های شما با ایشان نیست؟**

امیراحمدی: اولاً، من با آقای رحیم منبایی واقعا دوست نیستم اما از ایشان در مجموع خوشم می‌آید. امیدوارم که ایشان هم در باره من همین حس را داشته باشند! ثانیاً، همانطور که گفتم در مواردی ما نظرات مشترک داریم بدون اینکه آن نظرات را با هم هماهنگ کرده باشیم. مطمئن باشید که در موارد دیگری نظرات مخالف هم داریم و این خود سلامت رابطه را می‌رساند.

**\* جالب است! شما از بخشی از دیدگاه‌های آقای رحیم منبایی خوشتان نمی‌آید اما او را دوست دارید. راز این دوست داشتن چیست؟**

امیراحمدی: چون آقای رحیم منبایی آدم خوش برخورد و معقولی هستند و هدفش هم آشنایی خوبانه و خیرخواهانه است، یعنی همان خصیلت‌های اعتدال گرایانه و گفتگو خواهانه که یک مسلمان خوب باید داشته باشد. این خصوصیات ایشان را خیلی برای من مقبول می‌کند! انسانها را نباید فقط با ایدئولوژی و نظراتشان ارزیابی کرد. انسان معتدلی بودن، مسلمان آشنی خوبی بودن و ایرانی مردم داری بودن اصول مهمتری هستند.

**\* جناب امیراحمدی! شما می‌توانید به این سوال پاسخ دقیق بدهید و می‌توانید هم ندهید. علاقمندیم بدانیم شما تاکنون چند جلسه با آقای احمدی نژاد داشته‌اید و برداشت شما از دولت‌های نهم و دهم چیست؟ آیا این دولت می‌تواند به ایدال‌های مدنظر شما برسد یا نه؟**

امیراحمدی: اولاً باید بگویم من با دولت آقای احمدی نژاد همان رابطه‌ای را دارم که با دولت‌های گذشته داشته‌ام و اتفاقاً بر خلاف تصور برخی رابطه‌ام با دولت فعلی محدودتر هم بوده است. هنگامیکه آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور ایران بودند، من در همین شهر تهران با ایشان ملاقات کردم، با آقای‌هاشمی رفسنجانی وقتی رئیس‌جمهور بودند دیدار داشتم، آقای خانمی را در زمان ریاست جمهوری و بعداً در آمریکا و ایران ملاقات کرده‌ام. با آقای احمدی نژاد هم هر بار که به آمریکا آمده‌اند، یعنی بیش از چهار بار، دیدار داشته‌ام. نکته دیگر اینکه در مورد ارتباط من با آقای احمدی نژاد بی انصافی می‌کنند! آقای احمدی نژاد یک محبت بزرگ به بنده کردند که تا رنده هستم از یاد نخواهم برد و ممنون ایشان خواهم بود و آن هم برگرداندن من به ایران بعد از ۱۱ سال خود-تعزیتی بود. در مقابل من کاری جزء تشکر از ایشان نکرده‌ام. من حتی برای احمدی نژاد کمتر فعالیت روی رابطه با آمریکا کرده‌ام تا مثلاً برای آقای خانمی. در واقع زمان آقای خانمی بود که شورا را بوجود آوردم و وزیر امور خارجه وقت آمریکا را قانع کردم که از ملت ایران برای سیاست‌های گذشته شان معذرت خواهی بکنند. تاکید می‌کنم نوع رابطه من با آقای احمدی نژاد از همان نوع است که با دیگر روسای جمهوری ایران بوده و ارتباط بیشتری با مجموعه دولت وی نداشته‌ام.

و اما اینکه نظرم در باره دولت آقای احمدی نژاد چیست باید بگویم که این ستوال خود باید موضوع مصاحبه‌ای طولانی باشند. بطور مختصر باید بگویم ایران مسائل عدیده‌ای دارد و این مسائل طی سالها آشنایت شده‌اند. یعنی دولتی خاص مسئول این مسائل نیست متحمله دولت آقای احمدی نژاد. از سوی دیگر این مسائل طبیعت جناحی ندارند و بنابراین



راه حل جناحی هم ندارند. بعبارت دیگر این مسائل عمدتاً طبیعی ملی دارند و راه حل آنها هم باید ملی یعنی فرا جناحی باشد. اما مناسبانه همه دولت‌ها، کم یا زیاد، با این مسائل جناحی برخورد کرده‌اند. این ایراد مخصوصاً به آقای دکتر احمدی نژاد وارد است. در عین حال دولت‌های مختلف با مسائل متفاوتی درگیر بوده‌اند و اجاراً سیاست‌های متفاوتی را هم دنبال کرده‌اند. مثلاً دولت آقای خامنه‌ای مشکل جنگ با عراق را داشت، دولت آقای‌هاشمی مشکل سازندگی بعد از جنگ را داشت، دولت آقای خاتمی مشکل انرژی و تحریم‌های وسیع آمریکا و شورای امنیت را، من فکر می‌کنم همه این دولت‌ها موفق‌ها و شکست‌هایی داشته‌اند که البته طبیعی است که اینطور باشد. دولت نهم بدلیل افزایش نخبه‌ها علیه ایران تکیه اصلی‌اش روی بازسازی قدرت سخت افزاری ایران بوده است و در این ارتباط موفق‌هایی هم داشته است. اما در دوحا این دولت به بیراه رفته است. بکجا در عدم توجیح جوانان نسبت به پروژه قدرت سازی و دیگری در عدم توجیح غرب در این باره، و این عدم توجیح باعث دردسر برای دولت آقای احمدی نژاد شده‌اند. از طرف دیگر، پروژه عدالت گستری بی برنامه دولت هم باعث شده است که طبقات میانی و بالای جامعه با دولت کمتر همراهی یکنند و بیشتر دردسر ایجاد کنند. البته فضاوت بهائی را باید گذاشت برای آینده، معمولاً ما ایرانیها از دولت وقت خوشمان نمی‌آید. تنها وقتی آن دولت وقتش تمام شد و با سرنگونش کردیم تازه آنوقت به این فکر می‌افتیم که در باره‌اش اشتباه می‌کرده‌ایم. مثلاً به مرحوم بازرگان غر می‌زدیم که کاری نمیکند، به آقای‌هاشمی ایراد می‌کردیم که دولتش فاسد شده است، و به آقای خاتمی انتقاد داشتیم که با شجاعت عمل نمیکند! حالا ببینید امروز همان ملت در باره این دولت مردان چه می‌گویند! آقای احمدی نژاد هم یک استثنا نخواهد بود. برسد روزی که این ملت پادش را گرامی بدارد!

**\* آقای امیراحمدی! فاعداً به دلیل آنکه شما از خارج از کشور می‌آید، تحلیل شما از وضعیت ایران منبسی بر نگاه بیرون به داخل کشور است. می‌خواستم بسیم آخرین ارزیابی شما از وضعیت کنونی کشور با توجه به اینکه ما از يك مرحله نا امنی و آشوب عبور کرده‌ایم و نظام به ثبات و اقتدار خود می‌رسد، چیست و فکر می‌کنید این ثبات نظام چه تاثیری در نظام جهانی دارد؟**

امیراحمدی: این سنوال مهمی است و جواب جامعی می‌طلبد. اگر بخواهم جوابم را در یک جمله خلاصه بکنم باید بگویم که جنبش اعتراضی مردم بعد از انتخابات رقابت دشمنانه میان نخبگان سیاسی- حکومتی را افزایش داد، مردم را دلسرد کرد، حساسیت‌های امنیتی را بالا برد، و بر دشمنی غرب با جمهوری اسلامی افزود. سالهاست که غرب، آمریکا بخصوص، در صدد نابود کردن جمهوری اسلامی و یا حد اقل کاهش قدرت آن است. با شروع اعتراضات خیابانی بعد از انتخابات و شکل گیری حرکتی بنام جنبش سبز، غرب بار دیگر امیدوار شد که بتواند به هدف خود برسد. اما این بار مثل دفعات قبل نمانشاکر معرکه نیست بلکه با تمام امکانات رسانه‌ای خود از معترضین حمایت کرد. این برخورد ناشیانه غرب با مشکل داخلی ایران ریشه در دشمنی دیرینه آن با جمهوری اسلامی و چند کج فهمی داشت. اولاً، غرب از همان آغاز انقلاب ایران با آن مشکل پیدا کرد. اصولاً غرب با همه انقلابات مشکل داشته است. با این وجود دولت‌هایی در غرب سعی کردند که به شکلی با جمهوری اسلامی بسازند، اما دیگران از همان اول هدف را بر مینای باسازگاری با نظام اسلامی و نهایتاً تخریب آن گذاشتند. این دشمنی با انقلاب ناشی از رفتارهای انقلابیون و عدم شناخت غرب از پدیده جدید بود. در گیری‌های نیروهای داخلی و مبارزات جناح‌ها باعث شدند که غرب بیشتر دچار دردسر شناخت بشود. در این حال، دشمنان حکومت هم با تحلیل‌های ایدئولوژیک خود به گنجی غرب می‌افزودند. در روند سنی و چند سال گذشته مناسبانه هم درگیری‌های دشمنانه بین ایران و غرب زیاد شده و هم کج فهمی غرب از ایران افزایش یافته است. امروز دیگر دشمنی با جمهوری اسلامی و کم فهمی غرب از ایران به اوج خود رسیده است. حمایت ناشیانه و غیر صادفانه غرب از جنبش سبز در واقع نمایانگر این دشمنی و کم فهمی بود. واقعیت این است که غرب با چیزی دشمنی می‌کرد و بدنیال براندازی چیزی بود که وجود خارجی اندکی داشت!

این وسط جمهوری اسلامی هم برای درک بهتر غرب از خود وقت نمی‌گذاشت و سعی می‌کرد غرب را يك مقدار با حرف و يك مقدار با رفتار خود سردرگم کند. اینجا بود که جمهوری اسلامی در معرفی هویت خود به جهانیان شکست خورد. در واقع می‌شود گفت جمهوری اسلامی به خاطر عدم ارائه درکی درست از خود، به دلیل روابط عمومی بسیار ضعیف، چهره مخدوش شده‌ای از خود ایجاد کرد. اصلاً رفتار حکومت به گونه‌ای بود که

احساس می‌شد این نظام اعتقادی به ایجاد درک درستی از خود و به روابط عمومی ندارد. در همین حال این بی توجهی از طرف دشمنان جمهوری اسلامی اینگونه تفسیر می‌شد که حکومت اسلامی احترامی و با اهمیتی برای ملت‌ها و دولت‌ها قائل نیست. بدیهی است که درکی درست نر از جمهوری اسلامی می‌توانست به آن کمک بسیاری برای توفیق در جهان اسلام و جهان خارج از اسلام بکند. اینکاش یک روز درها باز شوند و عربی‌های زیادی بیایند به ایران و ببینند واقعا وضعیت چگونه است که متأسفانه تاکنون این اتفاق نیفتاده است. مطمئن باشید آنها زمانی که می‌آیند و بر می‌گردند نظرشان بطور کلی دگرگون می‌شود. از این رو است که من اعتقاد دارم یکی از بزرگترین مشکلات ایران یا عرب، مشکل روابط عمومی است. من بارها این مسئله را به آقای احمدی‌نژاد و برخی مسئولان دیگر گوشزد کرده‌ام و آنها هم قبول کرده‌اند که حکومت در حوزه روابط عمومی و اطلاع رسانی مشکل دارد. من از شکست روابط عمومی و نه از شکست انقلاب یا شکست جمهوری اسلامی سخن می‌گویم. عدم توفیق ایران در روابط عمومی با غرب بسیار زیانبار است. صراحتاً بگویم الان وقتی در خیابان‌های غرب با مردم در باره ایران صحبت می‌کنیم، از آنها فقط مسائلی نظیر تورم زیاد شده، جوانان بیکار و معتادند، حقوق شهروندی رعایت نمی‌شود، و جمهوری اسلامی دارد غنی سازی یا حتی بمب سازی می‌کند را می‌شنویم در حالیکه در روستاها و شهرهای این کشور کارهای بسیار بزرگی انجام شده است. عربی‌ها حتی بخش بزرگی از ایرانی‌ها، مخصوصاً جوانان، را هم قانع کرده‌اند که کشورشان دارد بمب می‌سازد و این برای ایرانی‌ها و دنیا خطرناک است! به نظر من آسانی که چنین نوری دارند تقصیری ندارند بلکه مقصر حکومت اسلامی است که درک درستی از خود ارائه نداده است.

من می‌خواهم در اینجا توضیح بدهم که چرا جوانان ما و غرب به این درک نادرست رسیده‌اند. مشکل اول تاریخی- فرهنگی است. ایران در طی ۳۰۰۰ سال تاریخ مدون خود با چندین قدرت بزرگ جنگیده و خیلی وقت‌ها هم مورد حمله و خشنیانه قبایل غیر متمدن بوده است. متأسفانه در اکثر این دعواها ایران بازنده بوده است و این باخت‌ها و ظلمی‌هایی که متعاقباً بر ایرانیان رفت باعث شدند که ایران یک فرهنگ مظلومیت و ضد قدرت پیدا کند و ایرانی را به آسانی احساسی- انقلابی که دائم در جستجوی عدالت است مدل نماید. این فرهنگ مظلومیت-عدالت جو در عوض از ایران یک کشور واکنشی ساخته است. بی دلیل نیست که ایرانیان بندرت توانسته‌اند با قدرت‌های بزرگ همزیستی داشته باشند و با دشمنان خود کنشی برخورد کنند. در همین حال، برای اینکه به زندگی خود ادامه بدهند، ایرانیان سعی کرده‌اند که با توسل به انواع حیل، ظالمین را از خود دور نگهدارند و با آنها را در خود ذوب کنند. اینروابطی بدبینانه ایرانی و قدرت ذوب کنندگی آن مایه اصلی فرهنگ اجتماعی، شعاعر مآبانه و گنده گوئی ایران است. به این ترتیب ایران در طول تاریخ بلندش به یک ملت فرهنگی - نرم افزاری تبدیل شد، یعنی ملتی که برتری نسبی‌اش به در جنگ و سخت افرار که در فرهنگ و نرم افرار بوده است، ولی نرم افراری که، ضمن اجتماعی و احساسی بودن، ضدیت با قدرت، مبارزه جوئی برای رفع ظلم و برحرفی برای قدرت نمائی از مایه‌های اصلی‌اش هستند. این مشخصات نرم افراری، در عین حال عاملی شده است تا ایرانی که هوش فردی بالائی دارد نتواند به همان نسبت دارای عقل جمعی مناسبی هم بشود. هوش فردی بالا و عقل جمعی کم بزرگترین عامل دردسرساز ایرانی است. متأسفانه غرب و حتی اکثر رهبران طراز اول آن هم به این ویژه گی‌های ایرانی بی توجه هستند. آنها عموماً در باره تاریخ بلند و فرهنگ اجتماعی ایرانی یک درک اوتوبیانی و غیر واقعی دارند و چون اوتوبیانی آنها نتیجه دلخواهشان را نمیدهد، مایوس شده و شروع به دمونیزه (غیر انسانی) کردن ایرانیان می‌کنند. آنها فراموش می‌کنند که مبارزه با ظالم و برای عدالت در ذات فرهنگ ایرانی است.

مشکل دوم، اگر چه ریشه در تاریخ و فرهنگ ایران دارد. عمدتاً بعد از انقلاب اسلامی شکل گرفته است. بطور مشخص، به نظر من جمهوری اسلامی و حکومت دینی در شروع خود یک پروژه نرم‌افزاری بود. امام خمینی آمد یک حکومت دینی و یک نرم‌افزار اسلامی را به کشور آورد که اساس این نرم‌افزار عدالت، انصاف، استقلال، آزادی و خدمت به خلق برای رضای خدا بود. اصلاً در شروع بحث سخت‌افزار و بحث نظامی گری نبود. حتی اگر سپاه پاسداران هم به وجود آمد برای حفظ نرم‌افزار انقلاب بود. در واقع حتی سپاه و بسیج و دستگاه امنیتی از اجزای این نرم‌افزار بودند و مانند خود حکومت نرم‌افزاری فکر می‌کردند. یادمان نرود که در همان اول انقلاب، جمهوری اسلامی قراردادهای میلیارد دلاری خرید تسلیحات نظامی با آمریکا را لغو کرد، امنیتی‌ها را به خانه‌هایشان فرستاد، نیروهای نظامی را به روستاها روانه کرد که در سازندگی کمک کنند، تولید و فروش نفت را با سرعت

کاهش داد، و دوره سربازی را برای جوانان ایران نصف کرد. حتی صدور انقلاب هم صدور نرم‌افزاری بود؛ من یادم هست که اوایل انقلاب شعاری روی پرده‌ای در خیابان انقلاب تهران نوشته شده بود به این مضمون که "ما دنیا را با منطق مسلمان می‌کنیم". اصلاً بحث شمشیر و تفنگ و نانک نبود، بلکه بحث ایده، فکر و گفتگو بود. ده‌ها نمونه دیگر می‌شود بدست داد که نشان می‌دهند حکومت اسلامی در شروع خود یک پدیده نرم‌افزاری بود. مناسبانه از همان اوایل این سیستم نرم‌افزاری دچار مشکل شد. امام خمینی خودش شخصیت نظریه‌پردازی نبود بلکه یک معلم دینی بود که یک دکترین برای حکومت اسلامی داشت و فضایی به وجود آورده بود که افرادی نظیر آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله مطهری برای این جامعه جدید نظریه‌پردازی کنند و این نرم‌افزار را توسعه بدهند. اما مناسبانه از همان اول گروه‌های مختلف مانند مجاهدین [منافین]، برخی در میان اقلیت‌های قومی و دیگری که نمی‌خواستند با انقلاب همکاری بکنند بر سر حکومت ریختند و اساس نرم‌افزار آن را هدف ترور قرار دادند. کشتار رهبران حزب جمهوری اسلامی و ترور آقایان مطهری، بهشتی، رجایی و باهنر بخشی از حملات هدفمند علیه نرم‌افزار سازان آینده جمهوری جدید بود. حتی آیت‌الله خامنه‌ای و آقای‌هاشمی رفسنجانی در این حمله آسیب دیدند. در یک کلام، حکومت اسلامی جدید به طور ناگهانی در بعد نرم‌افزار مورد هجوم قرار گرفت و از نرم‌افزار ساز حالی شد. به نظر من دشمنان این جریان نرم‌افزاری می‌دانستند که از ابتدا کجا را بزنند. آنها آنجایی را زدند که اساس این سیستم بود. من فکر می‌کنم هیچ چیز برای امام خمینی دردآورتر از شهادت آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله مطهری نبود. نه صرفاً برای اینکه دوستان خوبی را از دست داده بود، بلکه برای اینکه ستون‌های نرم‌افزاری انقلاب خودش را از دست داده بود. مناسبانه عکس‌العمل حکومت جدید هم بسرعت خشونت امیز شد و جامعه انقلابی را بسوی خونریزی و خونخواهی سوقی داد.

2

در گبرودار همین ترورها و کشتارهای انتقام‌جویانه رهبران و نرم‌افزار سازان حکومت جدید و مقابله انتقام‌جویانه حکومت جدید با این نیروها بود که دانشجویان "خط امام"، یعنی رهبران بهشتی از همان "دوم خرداد"های بعدی و "سبز"های امروزی دبیران‌های آمریکا را در تهران گروگان گرفتند و باعث شروع دشمنی محراب بعدی ایران و آمریکا شدند. در همین حال عراق هم وارد میدان شد و جنگ هشت ساله نابرابری را به ایران تحمیل نمود. جمهوری اسلامی که می‌گفت من یک حکومت نرم‌افزاری هستم و نمی‌خواهم اسلحه به دست بگیرم، نمی‌خواهم ارتش داشته باشم، و نمی‌خواهم بجنگم، بلکه می‌خواهم اسلام را با منطق به جهان ببرم، می‌خواهم آزاده گی و عدالت را در دنیا گسترش بدهم، و غیره، به یکباره ارتش عراق را در درون مرزهای خود دید و با حملات هواپیماها و موشک‌های عراق به شهرهای ایران روبرو شد. حالا دیگر حکومت مجبور به جنگیدن بود. جنگی که ده‌ها هزار نفر کشته بجا گذاشت و صدها میلیارد دلار خسارت به کشور وارد آورد. البته عراقی در این تهاجم تنها نبود: آمریکا به صدام مشاوره می‌داد، روسیه و اروپا به صدام سلاح می‌دادند، عربها به صدام پول می‌دادند و سازمان ملل هم در این میان ساکت و به ظاهر بیطرف نماند. حتی بخشی از ایرانیان مخالف حکومت اسلامی هم به صدام حسین پیوستند! هنوز جنگ با عراق تمام نشده بود که آمریکا ایران را درگیر تحریم‌های اقتصادی و بعد جنگ "نانکرها" در خلیج فارس نمود. آمریکایی‌ها کشتی‌های ایران را نابود کردند، هواپیماهای مسافربری ایران را هدف موشک قرار دادند، و دکل‌های نفتی کشور در خلیج فارس را از بین بردند. قبل از این آمریکا سعی کرده بود با "کودتای نوره" حکومت جدید را سرنگون کند، جنگ با عراق و درگیری با آمریکا رنگ بیداری جمهوری اسلامی شد. رهبران جدید دیدند که دنیا آن چیزی که آنها تصور می‌کردند نیست، بلکه دنیای سخت‌افزاری خشن و بیرحمی هست که حتی در مقابل بکارگیری سلاحهای شیمیایی عراق هم سکوت می‌کند. پس تعجب آور نباید باشد که جمهوری جدید بخواهد بسرعت بفکر سخت‌افزار سازی بیافتد تا قدرتمند بشود. جنگ با عراق نه تنها جمهوری اسلامی را بسوی سخت‌افزار سازی برد بلکه فکر آن را هم سخت‌افزاری کرد. حالا دیگر بحث از اسلام به ایران، از آزادی به انضباط، و از عدالت به اقتدار ملی عوض می‌شد، و حفظ نظام و کشور بر توسعه و رفاه ملی ارجح بود.

به نظر من در این زمان رهبران حکومت به این نتیجه رسیده بودند که حکومت اسلامی، ایران و ملت در خطر جدی هستند. این فکر و آن جنگ‌ها، تحریم‌ها و تهدیدها باعث شدند درون حکومت یک تغییر تفکراساسی به وجود بیاید: توارن سازی بین جهت‌گیری نرم‌افزاری و جهت‌گیری سخت‌افزاری، مسئولان جمهوری اسلامی می‌دیدند که دشمنان حکومت از یک طرف هجوم نرم‌افزاری آورده‌اند و حکومت را با کمبود نرم‌افزار ساز مواجه کرده‌اند، و از طرف دیگر در بیرون از کشور نیز دشمنان حکومت جدید با سخت‌افزار هجوم

آورده‌اند در حالیکه حکومت با کمبود سخت افرار مواجه بود. در این شرایط حکومت باید از طریق سخت‌افزاری که نداشت با مهاجمان مقابله می‌کرد و دیدیم که در مواجهه با ارتش عراق اول از "موج انسانی" و وعده بهشت دادن به شهدای احتمالی شروع کرد و به کسانی تکیه داد که حاضر بودند روی مین راه بروند در حالیکه آنها بلد نبودند از سلاحهای حتی ساده هم استفاده بکنند تا چه برسد به موشک پرناب کردن و هواپیما به پرواز در آوردن. اما حکومت کم کم به سخت‌افزار برای مقابله با دشمن روی آورد. من اعتقاد دارم خالی شدن حکومت از نرم‌افزارها از درون و هجوم سخت‌افزاری از بیرون به کشور باعث شد که جمهوری اسلامی تن به يك گذار ناخواسته از نرم افرار به سخت افرار بدهد و شروع به سخت‌افزار سازی بکند. چون سخت افرار را نیروهای سخت‌افزاری نظیر نیروهای نظامی، امنیتی، و نظیر می‌سازند، طبیعی بود که این جرخش بر تعداد و قدرت این سخت افرار سازها بیافزاید. نتیجتاً نیروی سپاهی که در ابتدا نرم‌افزاری فکر می‌کرد، برای حفظ دست و پای خودش هم که بود بسوی فعالیت‌های سخت افراری کشیده شد و هر چه بیشتر به فکر استفاده از، و ساختن، ابزارهای جنگی منجمله موشک و هواپیما افتاد.

به نظر من در فرایند این تحول، جمهوری اسلامی دو اشتباه بزرگ مرتکب شد. اشتباه اول قصور در توجیح مردم، مخصوصاً نسل جوان، بود و اشتباه دوم قصور در توجیح غرب، بخصوص آمریکا. در مورد کوناهای اول، دولت نیامد برای مردم توضیح بدهد که چرا دارد هر روز بیشتر سخت افراری می‌شود. این قصور بزرگی بود چون حرکت سخت افراری توجیح مشروع نداشت. نیامد بگوید اگر ما سخت‌افزاری فکر می‌کنیم برای این نیست که جوانانمان را سرکوب کنیم بلکه جهت دفاع این کار را انجام می‌دهیم و اینکه ما در يك محیط امنیتی-نظامی قرار گرفته‌ایم. به نظر من جمهوری اسلامی باید برای جوانان توضیح می‌داد اسلحه‌ای که تولید می‌کند، برای حفظ جامعه و برای حفظ زندگی جوانان است و اگر این اسلحه ساخته نشود دشمنان احتمالی نمی‌گذارند آنها در امنیت زندگی کنند همانطور که عراقی‌ها را نگذاشتند. ولی این حرفها را هرگز بیان نکرد. اگر در این حکومت جوانی که اصلاً نام میرحسین موسوی را نشنیده بود به یکباره طرفدار او می‌شود، به خاطر این است که این جوان نسبت به رفتارهای سخت افراری حکومت توجیه نشده بود و به دنبال بهانه‌ای بود که نگرانی و هراس خود را اعلام کند و در واقع فرصتی برای تخطی مطالبات نرم افراری و تخلیه انرژی خود می‌طلبید. اینها موسوی را بنوعی سمبل دوران نرم افراری جمهوری اسلامی می‌دیدند و امیدوار بودند که با او به آن جامعه برگردند. این جوانان به همان اندازه ایرانی و ملی هستند که مسئولان حکومت هستند، و بهمان اندازه اقتدار ملی را می‌خواهند که هر ایرانی وطن پرستی باید بخواهد. اما چون آنها در باره سیاستها و اقدامات قدرت سازی حاکمیت توجیه نشده‌اند از آن حمایت نمی‌کنند. بعلاوه، مردم ایران بدرستی فکر می‌کنند که اقتدار ملی باید افزایش ظرفیت‌های انسانی ایران را هم در کنار سخت افرار سازی مد نظر داشته باشد چه در غیر اینصورت مبنای قدرت ایران پوشالی خواهد بود. یک ایران قوی یک ایران بطور جامع توسعه یافته است نه فقط ایرانی که سخت افرارهای جنگی دارد. بعبارت دیگر، مردم ایران می‌خواهند که جمهوری اسلامی بین توسعه نرم افرارها و سخت افرارها یک توازن منطقی برقرار کند، آنها می‌خواهند ایران کره جنوبی بشود نه کره شمالی.

کوناهای دوم، یعنی عدم توجیح غرب مشکل سیاست خارجی حکومت اسلامی را چند برابر کرده است. برای اینکه این مسئله را بهتر توضیح داده باشم، اجازه دهید توجه بدهم به فرضیه غلطی که غرب از ایران دارد و آن این است که "یک ایران قوی یک ایران خطرناک است" و بنابراین باید تا جای ممکن ایران را ضعیف نگه داشت. این فرضیه را ابتدا انگلیسی‌ها در اواسط قرن نوزده مطرح کردند و بر اساس آن سیاست تضعیف ایران را پیش بردند. در آن زمان هند مستعمره بر ارزشی برای انگلستان بود و آن کشور نمیخواست که "فیل ایران یکبار دیگر هوای هندوستان بکند". مناسبانه انگلیسی‌ها بعدها این توجیه را به آمریکایی‌ها منتقل کردند و حالا هم شورای امنیت سازمان ملل آن را پذیرفته است. در واقع این فرضیه یا توجیه است که مبنای تحریمها و تهدیدها علیه ایران قرار گرفته است. من معتقدم که عامل اصلی مشکل جمهوری اسلامی با غرب و آمریکا این است که آنها بر این باورند که "يك ایران قوی يك ایران خطرناک است". من این را به آقای احمدی‌نژاد گفته‌ام و در جاهای مختلف هم در باره‌اش نوشته‌ام و مکرر صحبت کرده‌ام. حال اگر شما پروژه قدرت سازی ایران را در کنار این فرضیه بگذارید مشکل غنی سازی ایران یا غرب را بهتر درک می‌کنید. بی دلیل نیست که غربی‌ها دائماً از "قروبی گرفتن قدرت ایران" حرف می‌زنند و آنرا به مثابه رنگ خطری برای منطقه و دنیا ارزیابی می‌کنند. يك عده فکر می‌کنند که مشکل غرب با ایران فقط مشکل غنی سازی اورانیوم است در حالیکه اینگونه نیست و

مشکل عرب، آمریکا و اسرائیل با ایران سر قدرت قراردادی آن هم هست. آنها می‌دانند که جمهوری اسلامی بمب بساخته و با حداقل تاکنون بساخته است. عربی‌ها می‌گویند که جمهوری اسلامی قدرت قراردادی فوی دارد، سپاه دارد، ارتش دارد، جوانان حزب‌اللهی دارد و می‌تواند ۱۰ میلیون نفر را بسیج و راهی جبهه‌ها کند و با همین قدرت قراردادی حزب‌الله را در لبنان ساخته و حماس را در فلسطین تقویت کرده است، و غیره. بی علت نیست که اسرائیل به صراحت از یک "ایران کوچکتر" صحبت کرده است و آخرین قطعنامه تحریمی شورای امنیت می‌خواهد راه ورود هر نوع سلاحی به ایران را ببندد و در واقع قدرت قرار دادی ایران را بنیانه گرفته است. همین جا توضیح بدهم که قدرت ایران از آنجا برای عرب یک تهدید بحساب می‌آید که به هدف کار برد آن مشکوک است و می‌ترسد که این قدرت در اختیار دشمنان عرب قرار بگیرد و یا حد اقل در مقابله با منافع عرب از آن استفاده شود. رفتارهای سه دهه جمهوری اسلامی با عرب هم کمکی به کاهش این نگرانی عرب، مخصوصاً آمریکا، نکرده است.

**\* آنکوبه که شما معنفید، عرب درک درستی از جمهوری اسلامی ندارد و علت دشمنی آنها با ما همین است. اما من معنم انفاقا عربی‌ها ماهیت انقلاب اسلامی را خوب شناخته‌اند و فهمیده‌اند که انقلاب اسلامی یک جریان را در دنیا راه‌اندازی کرده که اصالت آن از عرب، نظام سلطه و برخاسته از جهانی شدن و جهانی سازی نیست. به نظر من عرب چنین مسئله‌ای را درک کرده و به سراغ ما آمده است، منتهی در گام اول فکر می‌کرد که با تهدید و تحریم می‌تواند قدرت نرم‌افزاری انقلاب اسلامی را از بین ببرد که البته این با شکست مواجه شد و حالا به این سمت آمده که ایران را با قدرت نرم و جنگ سرد از پا درآورد. نظر شما در این خصوص چیست؟**

امیراحمدی: من قبلاً توضیح دادم که عرب با انقلاب و استقلال خواهی ایرانی در تضاد است و گفتم که درک غلط آن از قدرت ایران و قصد کوتاه نظرانه آن برای تضعیف ایران مزید بر علت هستند. و این هم درست است که عرب با همه کوشش خود هنوز هم نتوانسته است جمهوری اسلامی را بزانو در بیاورد و آنرا از نرم افزار کلا خالی کند. اما این هم درست است که سیاست‌های غلط عرب در کنار مسائل دیگری که شرحشان در بالا آمد باعث هر چه بیشتر سخت‌افزاری شدن حکومت اسلامی شده است. این در حالی است که جمهوری اسلامی می‌خواسته و می‌خواهد که نرم‌افزاری باقی بماند. این هم واقعیت دارد که اگر تا دیروز عرب از نرم‌افزار اسلامی حکومت می‌ترسید، امروز مشکل اصلی‌اش با ایران حرکت سخت‌افزاری جمهوری اسلامی است.

**\* اگر شما به این مسئله اعتقاد داشته باشید، بسیاری از مباحث تحلیل‌های شما دچار مشکل می‌شود؛ برای اینکه به لحاظ نظامی قطعاً پاکستان قابلیت‌های بیشتری دارد اما آمریکا از پاکستان به هیچ وجه نمی‌ترسد.**

امیراحمدی: می‌دانید فرق ایران با پاکستان در چیست؟ فرقی این است که پاکستان دوست امریکاست و آنرا توجیه کرده و قدرت خود را هم در جایش در اختیار امریکا گذاشته و می‌گذارد. در حالیکه شما دشمن امریکا هستید، آن را توجیح نکرده‌اید و قدرت شما هم عمدتاً در جهت خلاف منافع امریکا و برخی از متحدینش بکار گرفته می‌شود. بعلاوه، صرفی وجود رابطه دیپلماتیک عادی بین پاکستان و امریکا و نبود آن بین ایران و امریکا تفاوت نگاه به قدرت پاکستان و ایران را صد چندان می‌کند.

**\* کره شمالی چگونه کره شمالی قدرت ادبیات سازی و گفتمان سازی را ندارد اما آمریکا از این کشور می‌ترسد.**

امیراحمدی: اولاً آمریکا از کره شمالی نمی‌ترسد بلکه می‌خواهد کره جنوبی را از گزند دیوانه‌های آن مصون بدارد. در عین حال، آمریکا می‌خواهد کره شمالی کشوری بدون بمب اتمی باقی بماند چه در غیر اینصورت برخی دیگر از کشورهای منطقه آسیای جنوب شرقی بسوی بمب سازی روی خواهند آورد. نانیا، کره شمالی یک کشور کمونیستی است و امریکا ذاتاً با این نوع نظام‌ها مسئله دارد مگر اینکه آنها مثل دولت چین جرحش قابل قبولی بسوی سرمایه داری بکنند. تضاداً امریکا در باره کره هم این فرض را دارد که اگر فوی بشود خطرناک می‌شود. دلیل امریکا برای خطرناک شدن یک کره فوی نظام کمونیستی آن است. در حالیکه دلیل امریکا در رابطه با خطر ایران قدرتمند در ویژه گی‌ها و پتانسیل‌های

تاریخی، فرهنگی، مادی و طبیعی آن است. اسلام هم در سی و چند سال گذشته مزید بر علت شده است. بادمان برود که ایران یکی از اولین و قوی ترین امپراطوریها را در دنیا ساخت و طی قرن‌ها با قدرت‌های وقت نظیر یونانی‌ها، رومی‌ها، اعراب، عثمانی‌ها، روس‌ها، انگلیسی‌ها و حالا هم امریکائی‌ها برای نقش آفرینی در صحنه جهان مبارزه کرده است. یعنی مشکل آمریکا با ایران بیش از ۲۵۰۰ سال پیش شروع شد و این مشکل هم نرم افزاری و هم سخت افزاری است. قبل از اینکه جمهوری اسلامی در ایران برور و ظهور یابد، عرب ایران قوی را ایران خطرناکی می‌دانست مگر در دوره کوتاهی در سالهای پایانی محمد رضا شاه که این قدرت در اختیار آمریکا و با در جهت منافع آن بود. اما قدرت نرم‌افزاری ایران اسلامی بعد از انقلاب، مشکل عرب را دو چندان کرد. بنابراین، یک ایران اسلامی قوی برای غرب بیش از پیش خطرناک جلوه می‌کند. بی دلیل نیست که مبارزه غرب با جمهوری اسلامی یک بعد نرم افزاری دارد (از طریق رادیوها، تلویزیونها، مطبوعات، فیلم‌ها و غیره) و یک بعد سخت افزاری (مثلا تحریم‌ها، کمک به جنس‌های قومی جدائی طلب، و تهدیدهای نظامی). به نظر من جمهوری اسلامی باید یک روابط عمومی قوی نسبت به غرب و آمریکا راه بیاندازد و هنوز هم دیر نشده است و باید بگوید که افزایش قدرت ایران موجب ثبات منطقه می‌شود و اتفاق بدی هم پیش نخواهد آمد. تصادفا تاریخ هم شهادت خواهد داد که یک ایران قوی ایران بهتری از یک ایران ضعیف است. ایران قوی در دهه ۱۹۷۰ باعث ثبات در منطقه شد در حالیکه تضعیف ایران بلافاصله بعد از انقلاب اسلامی باعث شد که صدام حسین به ایران حمله کند و گرفتاری‌های مالی صدام حسین در پایان جنگ ۸ ساله او را مجبور به حمله به کویت کرد و آن تجاوز باعث شد که آمریکا درگیر دو جنگ خونین و بر هزینه علیه عراق شود. بعبارت دیگر، اگر ایران ضعیف نمیشد، آمریکا در لجن عراق فرو نمرفت.

**\* اگر شما بخواهید وضعیت ایران را با ۶ ماه قبل مقایسه کنید، چه تحلیلی دارید؟**

امیراحمدی: جامعه ایران در شش ماه بعد از انتخابات دچار یک طوفان ناگهانی و خطرناک بود. دولت و ملت در داخل و خارج آماج تیرهای سهمگین شده بودند و دشمنان ایران انتظار داشتند که عمر حکومت اسلامی تمام بشود و قدرت ایران در جریان جنگ داخلی‌ای که آنها امیدش را داشتند و نقشه‌اش را کشیده بودند نابود شود. خوشبختانه اینطور نشد و دشمنان کشور مایوس شدند و حالا دارند سعی می‌کنند برای نابودی این خانه از درب دیگری وارد شوند. امروز وضعیت داخلی ایران آرام اما مسائل آن گمگامان عدیده است. جنبش اعتراضی بعد از انتخابات نتوانسته است نوازتن جامعه را بهم بریزد ولی موفق شده است دولت را در موضع دفاعی قرار دهد و نخیکنان سیاسی را وادار کند که به مسائل مردم یا حساسیت بیشتری برخورد کنند. درعین حال هم طبیعی است که جامعه سیاسی کمی بسته تر و نظامی تر شده باشد و مراقبت‌های امنیتی افزایش یافته باشد. در بعد سیاست‌های دولت هم ما شاهد تغییراتی هستیم، مثل توجه بیشتر به واقع گرایی، فن سالاری و عمل گرایی. این گرایش‌ها در سیاست خارجی ایران هم خود را نشان می‌دهند و یک نمونه آن توافق ایران، ترکیه و برزیل است برای معاوضه اورانیوم کم غنی شده ایران با اورانیوم بیشتر غنی شده. آقای احمدی نژاد حتی سعی کرده است، علیرغم مشکلات عدیده‌اش با آمریکا، با آن کشور هم با منابت بیشتری برخورد نماید و حساب آقای اوباما را از حساب دشمنان ایران در آمریکا جدا کند. مناسبانه حرکت‌های اعتراضی بعد از انتخابات اجازه نداد که دولت دهم چنین سیاسی را به موقع اتخاذ کند، و ترس در این است که "اوباما پروری" آقای احمدی نژاد بهره جدائی ندهد. با این وجود من معتقد هستم که سیاست نرمش و سازنده در دراز مدت اثرش را خواهد داشت. واقعیت این است که جنبش سبز تأثیری مخرب بر رابطه ایران و آمریکا داشت و دشمنی را در هر دو سو زیاد کرد.

امریکائی‌ها که قبل از انتخابات معتقد بودند آقای احمدی نژاد انتخابات را می‌برد، بعد از انتخابات هم اوایل با احتیاط اظهار نظر می‌کردند. اما بمرور زمان و هر چه خیابان‌ها شلوغ تر و دستگیرها و خون ریزی‌ها بیشتر شد مواضع خود را علیه حکومت ایران تند تر کردند. فشار اروپا و دشمنان جمهوری اسلامی در غرب و منطقه در اتخاذ این حرکت فرصت طلبانه از سوی آمریکا بی تأثیر نبود. امریکائی‌ها در تحلیل‌های علط خود تا بدانجا پیش رفتند که ادعا کنند دولت آقای احمدی نژاد بیش از یک سال دوام نمی‌آورد!

تحلیل امریکایی‌ها مبنی بر ظهور و بروز جریان سبز بود. آنها می‌گفتند حرکت معترضان به انتخابات ریشه‌دار است چون مسائل و مشکلات ایران عمده و عدیده است و اکثریت ملت

ایران ناراضی‌اند. آنها اعتقاد داشتند ایران به حالت عادی قبل از انتخابات برنمی‌گردد، و حتی اگر این جنس هم سرکوب شود باز رهبران مخالف از راه‌های دیگری برای دولت احمدی نژاد دردسر درست می‌کنند و باعث می‌شوند که بلاخره رهبر جمهوری اسلامی عذر ایشان را بخواهد. حتی يك عده اعتقاد داشتند که شرایط ایران پس از انتخابات انقلابی است و بر همین اساس برای انقلاب دیگری خود را آماده می‌کردند. خانم کلینتون که قبل از ۲۲ بهمن می‌گفت فشار همزمان از درون و بیرون حکومت ایران را از بین می‌برد، بعد از این تاریخ دچار سردرگمی شد و گاهی از نفوذ سپاه در اقتصاد ایران و گاهی از دیکتاتوری نظامی (یعنی سپاهی) در ایران صحبت می‌کرد. ایشان معتقد شده بود و است که تحریم‌های هدفمند علیه سپاه این نیرو را از پا در می‌آورد و باعث تقویت جنس سبز می‌شود. انصافاً آقای اوباما هیچ وقت این تر وزیر امور خارجه خود را نپذیرفت و آنرا ترویج نکرد. از دید اوباما وقتی سپاه مملکت را گرفته باشد دیگر تحریم هدفمند معنا نخواهد داشت. البته خانم کلینتون این حرف که سپاه مملکت را گرفته است را در حالی می‌زد که داشت از کشورهای منطقه خلیج فارس دیدن می‌کرد و سعی داشت به آنها اسلحه بفرشاند. ضمناً باید توجه داشت که خانم کلینتون وقتی این حرف را زد که جنس سبز عملاً به پایان کار خود رسیده بود و آمریکا در مقابل یک واقعیت جدید قرار داشت، شاید خانم کلینتون می‌خواست بگوید حالا که نظامی‌ها سبزی‌ها را شکست داده‌اند باید حضور آنها را اعتراف کرد و برای این واقعیت جدید برنامه ریزی نمود. با این وجود امریکاییان طرفدار اسرائیل که خانم کلینتون یکی از آنهاست به تحریم به متابه حربه‌ای که ایران را دلیل خواهد کرد نگاه می‌کنند و شورای امنیت را هم قانع کرده‌اند که تحریم‌ها را هرچه بیشتر گسترش بدهد. از دید آنها اگر تحریم‌ها موفق به زانو در آوردن ایران هم نشوند حد اقل این سود را خواهند داشت که کار برد زور در آینده را توجیح می‌کنند.

#### \* اگر شما بخواهید مشاوره به آمریکایی‌ها بدهید، در این شرایط چه می‌گویند؟

امیراحمدی: در چهار جوب عملی و جاری به آمریکائیان می‌گفم. که حتماً توافق بین ایران، ترکیه و برزیل را بپذیرید حتی اگر با بخشی از مواد آن هم مشکل دارید. مناسبانه آمریکا برای رد این توافق نامه دچار اشتباه بزرگی نشده است. در چهارجوب سیاست‌گراری و مسائل درازمدت تر به آمریکائیان گوشزد کرده و می‌کنم که مشکل امروز آنها با ایران دوجنبه دارد. اول، مشکل ترک آنها از تاریخ و فرهنگ ایران و از انفاقانی است که در ایران بعد از انتخابات افتاده و با ممکن است در آینده به چندان دور بیافتند. دوم، مشکل آمریکا با مسائلی هست که بین خود و ایران دارد و از آن جمله است مشکل غنی سازی اورانیوم توسط ایران. در باره مشکل اول من همان اوایل اعتراضات خیابانی سعی کردم که آمریکائی‌ها را در باره تاریخ و فرهنگ ایران، جنس سبز و نیروهای درگیر در این اعتراضات و مطالبات آنها مطلع تر و واقع بین تر کنم. بحث مشخص ترمن با آنها این بود که در خصوص سقوط فوری دولت آقای احمدی نژاد اشتباه می‌کنند که البته نظر من درست و حرف آنها غلط از آب درآمد. من مخصوصاً اصرار داشتم و در چند مقاله هم نوشتم که اگر آمریکا می‌خواهد با ایران مذاکره کند با همین حکومت آقای احمدی نژاد مذاکره بکند چون ایشان قدرت این کار را در جوار رهبری دارد. مناسبانه دیگران عکس نظر من را داشتند. در خصوص جنس سبز هم حرفم با آمریکائی‌ها این بود که سیاست داخلی ایران به آنها مربوط نیست و بی خود دخالت نکنند. من در چند نوشته کوتاه که روی سایت شورا هم هستند به آمریکائی‌ها گوش زد کردم که بجای جنبه گیری برفع این جناح و به ضرر آن جناح، سعی کنند طرفین دعوا را تشویق به یک آشتی ملی بکنند و خودشان هم برای نشان دادن حسن نیت نه تنها از تحریم‌های بیشتر حرف نزنند بلکه پیشنهاد همکاری با دولت جدید ائتلافی بدهند. من به آمریکائی‌ها گفته بودم که مناسبانه رهبران جنس سبز برای پیشبرد مقاصد خود اشتباهات فاحشی کرده‌اند و به همین دلیل هم آنها موفق نمی‌شوند. مثلاً، آنها به نظر من باید اعتراض خود را از همان اوایل دعوا پیش رهبر جمهوری اسلامی می‌بردند و از ایشان می‌طلبیدند که میانجی‌گری کنند و یک دولت آشتی ملی بوجود بیاورند که مناسبانه اینکار را نکردند. من به آمریکائی‌ها گفته بودم که امید بستن به این جنس بیفایده است و در روزهای عاشورای حسینی و ۲۲ بهمن اتفاق مهمی رخ نمیدهد و آنها نباید فرصت طلبی کنند. مناسبانه آمریکائی‌ها بقدری مسحور آرزوهای خود و اطلاعات غلطی که می‌گرفتند شده بودند که وقتی ۲۲ بهمن اتفاق مهمی بیفتاد آنها خود را کاملاً باختند. در واقع اگر روز ۲۲ بهمن روز خوشی برای شما بود روز عزای آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بود.

از جنبه دوم، من با آمریکائی‌ها یک بحث استراتژیک و دراز مدت کرده و می‌کنم. اول باد

آوری کنم که آمریکا یک سری ادراک و ادعاهای بی اساس علیه ایران دارد و تعدادی هم نگرانی مشروع، باید برای هردوی این افسانه‌ها و حقایق پاسخ درست یافت. مثلا آمریکایی‌ها درک درستی از فرهنگ عدالت خواهی ایران ندارند ولی اصرار دارند که ایران دشمن اسرائیل است و آمریکا از این بابت نگران رفتار ایران است. این یک واقعیت است. از طرف دیگر آمریکا ادعا می‌کند که ایران دارد بمب می‌سازد و می‌تواند آنرا علیه اسرائیل استفاده کند و یا بدهد به "تروریست‌ها". این یک افسانه است اما افسانه‌ای است که تقریبا همه رهبران آمریکا و غرب در مجموع آنرا بعنوان یک واقعیت پذیرفته‌اند. شما فرض کنید امیراحمدی هستید و الان رفته‌اید واشنگتن به وزارت امور خارجه، کاخ سفید و شورای امنیت ملی آمریکا و با سران قوم در اینجاها حرف می‌زنید و می‌خواهید آنها را قانع کنید که ایران بدنبال بمب سازی نیست. حتی یک نفر که سرش به تنش بیارزد این حرف را از شما قبول نمی‌کند. حتی جاروکش‌های آن شهر تیر قبول ندارند که ایران دارد بمب نمی‌سازد. چرا آمریکایی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند؟ بخشی از مشکل برمیگردد به درک غلط آمریکا از ایران و دروغ‌هایی که دشمنان ایران ترویج داده‌اند و می‌دهند. اما بخش دیگر مشکل از گفتارها و رفتارهای جمهوری اسلامی نشأت گرفته است و نتیجه روابط عمومی ضعیف دولت اسلامی است. مثلا، همانطور که گفتم، جمهوری اسلامی یک پروژه قدرت سازی دفاعی و مشروع دارد که مناسبانه برای آمریکا و دنیا توجیح نکرده است و این باعث سوء ظن نسبت به فصد ایران شده است. من وظیفه‌ام در این رابطه توضیح این پدیده بوده است. بطور مشخص به آمریکایی‌ها گفته‌ام و می‌گویم که درست است که جمهوری اسلامی از یک جامعه نرم افزاری بسوی یک جامعه سخت افزاری رفته است اما این قدرت سازی دفاعی و نتیجه ترورهای اوایل انقلاب، حمله عراق و تحریم‌ها و زورگوئی‌ها ی شما و دیگران است. برای توقف این روند شما آمریکایی‌ها باید عواملی که باعث این تغییر شده است را از میان بردارید. مهمتر اینکه من به آمریکایی‌ها می‌گویم این قدرت سازی در جهت منافع همه در منطقه خواهد بود چرا که یک ایران قوی یک ایران ثبات دهنده است. برای آنها مثال‌های تاریخی می‌آورم و نشان می‌دهم که چرا یک ایران قوی نه تنها یک ایران خطرناک نیست بلکه بر عکس یک ایران ثبات دهنده منطقه است. عکس این وضعیت صادقی است وقتی ایران تضعیف می‌شود. یکی از بهترین مثال‌ها همان دکترین نیکسون است که بر اساس آن آمریکایی‌ها در دهه ۱۹۷۰ تنه ایران را از نظر نظامی قدرتمند کردند و او را بعنوان نماینده خود برای ایجاد ثبات در منطقه گماردند. سیاستی که کاملا موفق بود.

**\* حایعالی به من حق بدهید که مقداری به این نگاه سوء ظن داشته باشم. می‌خواهم به عنوان یک ایرانی مدافع تلاش‌های نیروهای سرمایه‌گذار در بخش سخت‌افزاری کشور که می‌کوشند کشور را به اقتدار برسانند، از شما سنوال کنم که آیا به عنوان یک وطن پرست، حکومت نظامی را مانع بر هم ریختن جامعه می‌دانید؟**

امیراحمدی: من نگفتم که حکومت ایران نظامی شده است و یا حکومت نظامی باعث برهم ریختن جامعه شده است. من اصلا اعتقادی به اینکه نظامیان کشور را در قبضه دارند و با نظم بهم رن هستند ندارم. بر عکس، من اعتقاد دارم که نظامیان در چهارچوب هدایت‌های رهبری و وظیفه‌ای که قانون اساسی برای حفظ انقلاب اسلامی به آنها محول کرده عمل می‌کنند و اصولا نظم ساز هستند. بعلاوه اعتقاد دارم که نظامیان، در همه جای دنیا با بعضی استثنائات، سه ویژه گی دارند: اول، آنها بدلیل وظیفه‌ای که دارند، وطن پرست هستند. آنها وقتی لازم باشد جان خود را هم فدای وطن می‌کنند همانطور که نظامیان ایران در جنگ ایران و عراق این کار را کردند. دوم، نظامیان معمولا عملگرا هستند چون حرفه آنها طوری است که نمیتوانند فقط با حرف و ایدئولوژی و نظریه پردازی انجام وظیفه بکنند. و سوم، نظامیان عمدتا نو گرا هستند، یعنی بدنبال مثلا تکنولوژی جدید و ابزارهای تازه هستند چون نوگرانی از الزامات دفاع و یا حمله موفقیت آمیز است. این را هم بگویم که من از دیکتاتوری نظامی دفاع نکرده و نمی‌کنم، و اعتقاد هم ندارم که ایران در مقطع کنونی بسوی دیکتاتوری نظامی پیش می‌رود. من از قدرت سازی حرف ردم و از این پروژه دفاع مشروط کردم و نه از دیکتاتوری- سازی. بحث من اینست که جمهوری اسلامی جریانیه بوده که از نرم‌افزار شروع شده و اتفاقاتی افتاده که این جریان مجبور شده به سمت سخت‌افزار روی آورد. اما برای توفیق نهائی حکومت اسلامی باید یک توازن بین نرم افزار و سخت افزار بوجود بیاید و در همین حال هم باید جوانان ایران و دشمنان مظنون خارجی خود را توجیح کند.



### \* در چنین شرایطی نظر شما اینست که سیاسیون حکومت کنید یا نظامیان؟

امیراحمدی: در يك جامعه امنیتی بی تردید نظامی‌ها حکومت می‌کنند و در جامعه مدنی هم آدم‌های دموکرات. در ایران امروز کسانی باید حکومت کنند که به اسلام و ناسیونالیسم ایران و عدالت و توسعه کشور و حاکمیت ملی قویا پایبند هستند و معتقدند که این کشور باید ساخته شود، افتداز داشته باشد، انضباط داشته باشد، و تمامیت ارضی آن در همه صورت‌ها الویت اول باشد.

### \* این شخص کیست؟ گزینه شما کیست؟

امیراحمدی: الان که رهبر انقلاب هستند، هم قانونا و هم واقعا ایشان همتا ندارند و همه تحت رهبری ایشان هستند و خواهند بود. اما حرف من این است که ایران اسلامی يك جامعه در حال گذار است...

### \* به کدام سمت؟ به سوی دموکراسی یا...

امیراحمدی: من اعتقادی به بحث دیکتاتوری در مقابل دموکراسی در ایران ندارم و معتقدم که این بحث در کشور بحث بیجایی است. دیکتاتورها هم در طرف نظامی‌ها، مذهبی‌ها و دست راستی‌ها هستند و هم در طرف غیر نظامیان، سکولارها و اصلاح طلب‌ها. به همین شکل، دمکرات‌ها هم در میان همه این نیروها یافت می‌شوند (اگرچه اعتقاد دارم دمکرات واقعی در ایران بسیار نادر است). لذا اصلا این مسئله را اینگونه قبول ندارم که يك سو دیکتاتوری و در سوی دیگر دموکراسی ایستاده است. من بیشتر علاقمند هستم بگویم که قطب بندی اصلی در جامعه بین طرفداران نرم افزار و طرفداران سخت افزار است. اشتباه بزرگ رهبران جنین سیر هم عدم درک این واقعیت بود. آنها بجای اینکه شکاف نرم افزاری و سخت افزاری را ببینند در دام روشنفکران سیاسی احساساتی و سطحی ایران افتادند و بحث دمکراسی در مقابل دیکتاتوری را هسته مرکزی درک خود کردند و بر آن مبنی خواست‌های خود را مطرح کردند. و این را هم اضافه کنم که اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران توجهی به این نوع قطب بندی‌ها که خاص نیروها و جناح‌های سیاسی است ندارند. آنها بدنبال عادی شدن زندگی خود هستند و از هر کس که در جهت عادی سازی مسائل داخلی و خارجی ایران قدم مثبتی بردارد حمایت خواهند کرد. در واقع باید گفت عادی سازی وضعیت داخلی و روابط بین المللی خواست اصلی آنها است، و اعتقاد دارم که آن گذاری را هم که در باره‌اش حرف می‌زنم در همین جهت دارد شکل می‌گیرد. در مصاحبه‌ای یا روزنامه اعتماد جنود دو سال پیش پیش بینی کرده بودم که وضعیت کشور بیشکلی پیش می‌رود که جناح بازی سیاسی از بین خواهد رفت چون مسائل ایران ملی و فرا جناحی هستند. اتفاقات بعد از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری نشان می‌دهند که پیش بینی من دارد درست از آب در می‌آید. ضمنا من حدود دو سال پیش در مقاله‌ای تحت عنوان "از گفتمان دمکراسی خواهی به گفتمان عادی سازی در جمهوری اسلامی" که در سایت شخصی من در <http://www.amirahmadi.com> موجود است توضیح داده بودم که چرا ایران راهی جز يك تحول بسوی عادی سازی در وضعیت داخلی و روابط خارجی خود ندارد.

### \* رهبری که در گذشته هم در راس هرم حاکمیت بوده است اما شما می‌گویید با توجه به شرایط موجود، کشور دست نظامی‌ها باشد. سنوال من اینست که چرا کشور در دست دموکراسی خواهان نباشد؟

امیراحمدی: من نگفتم حکومت دست نظامی‌ها باشد و یا دست دمکرات‌ها نباشد. گفتم ایران بسوی يك جامعه سخت افزاری می‌رود و اگر محیط داخل و خارج ایران به همین شکل امنیتی- نظامی امروزی‌اش بماند، در مسیر خود این گذار بسوی يك جامعه سخت افزاری بدون شک نظامیان را قدرتمند می‌کند. امروز اما همه کشور از نظامی و امنیتی گرفته تا کل حکومت و ملت زیر نظر رهبری هستند و رهبری در واقع فرمانده کل قواست. خوشبختانه ایشان توجه خواصی به نوازن بین نرم افزار سازی و سخت افزار سازی دارد. این را هم اضافه کنم که فرم حکومت در ایران هرچه باشد، مضمون آن تنها باید در جهت عادی کردن زندگی مردم پیش برود که من معتقدم خواهد رفت چون راه دیگری برای ما نمانده است. ما باید هم در داخل عادی سازی بکنیم و هم با خارج.

**\* شما نظامیان را زیر سایه رهبری می بینید یا در کنار رهبری؟**

امیراحمدی: امروز حتما زیر سایه رهبری می بینم. شك نکنید؛ اصلا قانون اساسی این مسئله را می گوید.

**\* شما گسترش نظامی گری را يك دستاورد می دانید یا يك خطر؟**

امیراحمدی: به نظر من این سنوال دقیق نیست؛ شما ببینید کره جنوبی را نظامی ها ساختند، ترکیه را نظامی ها ساختند، تاپوان و چین را نظامی ها ساخته اند و حتی آمریکا توسط نظامی ها و پناگون ساخته شده است. بحث من خوب یا بد بودن دیکتاتوری نظامی نیست، بلکه سخن من اینست که يك مجموعه نظامی سه مشخصه اصلی دارد: اولاً وطن پرستی که به خاطر آن نیروی نظامی حتی روی مین می رود و گلوله می خورد و از جان خود می گذرد. دوم عملگرایی است که يك نیروی نظامی صبح که از خواب بلند می شود موقعیت خود و دشمن را مورد بررسی قرار می دهد و امکانات خود را ارزیابی می کند، و سوم اینکه مدرن است و بدنیال تکنولوژی های جدید و ابزارهای نو است. این سه مشخصه همه نظامی ها است و اگر نداشته باشند نظامی نیستند. من نمی خواهم بگویم که يك سیاست مدار غیرنظامی لروما این مشخصه ها را ندارد اما يك نظامی در هر شرایط و محیطی این مولفه های شخصیتی را دارد. البته استثنائات هم هست، و اما با همه این صفات خوب، اگر يك نظامی توسعه گر نباشد مشکل را خواهد شد همانطور که در خیلی از کشورها شده اند. نظامیان در کشورهای جهان سوم باعث توسعه در برخی جاها و باعث عقب ماندگی در جاهای دیگر شده اند. من طرفدار توسعه همه جانبه ایران هستم و از این دیدگاه با هر نیرویی که توسعه گر باشد همکازی می کنم البته بشرطی که وطن پرست هم باشد و حقوق شهروندی و انسانی احاد ملت را بدون قید و شرط بپذیرد.

واقعیت این است که الان یا توجه به شرایط منطقه، ایران هر چه بیشتر یک آرایش نظامی بخود می گیرد؛ مناسبانه فضای منطقه مناسب برای ساختن جامعه مدنی نیست. هر کشوری نظم و انضباط و نیت می خواهد و آرایش منطقه امروز فضای امنیتی و نظامی را می طلبد و وقتی اطراف شما را نظامیان و امنیتی ها گرفته اند، جا برای نرم افزار سازان سیاسی تنگ می شود در حالیکه قضا برای سخت افزار سازان به همان نسبت زیاد می گردد. از طرف دیگر چون نظامی ها اصولاً وطن پرست هستند، در فضای تهدید تمایل به کنترل جامعه را پیدا می کنند تا به حساب خودشان به خائس هیچ شناسی داده نشود. می دانم این حرف به مذاق بعضی ها خوش نخواهد آمد مخصوصاً آنان که در لس آنجلس نشسته و از وطن پرستی دم می زنند در حالیکه حزب الهی ای را که روی مین راه رفته و از مرزهای کشور دفاع کرده است ملی نمی دانند. نظامیان از هر کشور دیگری ملی تر هستند و دلیل من هم این است که ساخت آنها وطن پرستی است و برای آن به وجود آمده اند که از تمامیت ارضی کشور خود دفاع کنند و این غلط است که جوان حزب اللهی روی مین رفته را ملی ندانیم ولی يك خرج نشین ایرانی که کاری برای کشورش نمی کند را وطن پرست بدانیم. دیگر اینکه نظامیان عملگرا و غیر ایدئولوگ هستند و صبح که از خواب بیدار می شوند، تست می کنند تفنگ آنها شلیک می کند یا نه، توپها و تانکها کار می کنند یا نه، موشکها و هواپیماها به هوا می روند یا نه، پدکی دارند یا ندارند؟ نظامیان ایران هم با وجود آنکه مذهبی هستند و آداب دینی را به جای می آورند حتما همه عمر خود را صرف عادت های ایدئولوژیک نمی کنند. سوم اینکه، نظامیان طبیعتاً مدرنیست هستند؛ تاکید می کنم آمریکا را نظامی ها ساختند و اینترنت را وزارت دفاع آمریکا به وجود آورد و همین الان در ایران سپاه در خط اول جبهه مدیریت است. ولی نکته ای که باید در این میان مورد توجه قرار داد، اینست که نیروی نظامی باید توسعه گر باشد تا مفید واقع شود. ملی گرایی و عملگرایی و پایبندی به مدرنیسم همه خوب هستند اما اینها باید در خدمت توسعه همه جانبه قرار گیرند، و توسعه همه جانبه هم وقتی اتفاق می افتد و نداوم می یابد که بر اساس حاکمیت ملی بنا شده باشد، وگرنه توسعه می شود همان رشد که بارها در ایران اتفاق افتاده اما دوام نیاورده است. برای بحث جامع تر در این باره به مقاله من "نقش دولت و جامعه مدنی در فرایند توسعه ملی" که در کتاب من تحت عنوان "جامعه مدنی، جامعه سیاسی و توسعه ملی" چاپ شده است مراجعه شود.

**\* آقای امیراحمدی! همانطور که اشاره کردید، انقلاب اسلامی براساس قدرت نرم افراری شکل گرفته و این تفکر در میان مردم نهادینه شده و حتی با وجود روابط عمومی ضعیف به زعم شما، توانسته مردم را در طول ۲۰ سال انقلاب با**

**خود همراه کند تا جایی که شما می‌گویید در ۲۲ بهمن عزای عرب شکل گرفت. ستوال من اینست که چرا اصرار دارید بر قدرت سخت‌افزاری کشور به جای قدرت اصلی و ماهوی حاکمیت تاکید کنید؟**

امیراحمدی: من جامعه مدنی را ۴ سال قبل از آقای خامنه‌ای در این کشور دیدم و در باره آن مفصل نوشتم. برای همین نوشته‌ها بود که جریانی در کشور با من دشمن شد. يك بار از کیهان آقایان صفارهرندی و سلیمی نمین، اگر اسمها را اشتباه نکنم، در همین زمینه مصاحبه چند ساعته‌ای با من انجام دادند که البته آن را در کیهان چاپ نکردند ولی بعداً خلاصه ناقص و نادرستی از آن را در کتابی چاپ کردند (فکر می‌کنم اسم کتاب نیمه پنهان باشد). آنها از من ستوال می‌کردند این حرفها را بر چه مبنایی در کشور مطرح کرده‌ام، من به آنها گفتم این مسئله را در کشور دیده‌ام و اصلاً بختم بر سر خوبی یا بدی جامعه مدنی نیست بلکه من بعنوان يك محقق دانشگاهی پدیده‌ای را دیده‌ام و آنچه را که دیده‌ام بدون توجه به خوشامد و بدآمد دیگران تشریح می‌کنم. الان هم می‌گویم جمهوری اسلامی ضمن نقلاً برای حفظ ماهیت نرم افزاری خود، بدلایلی که توضیح آنها رفت، بسوی يك جامعه سخت افزاری می‌رود که من فکر نمی‌کنم بد باشد بشرط اینکه حکومت اسلامی توارون بین افزارها را حفظ نماید و ملت و دشمنان خارجی را توجیح کند. این توجهات مهم هستند چون مسیر برگشت از حرکت بسوی سخت افزار در آینده نزدیک بسیار مشکل خواهد بود و در همین حال جوانان و دشمنان خارجی بیش از پیش مطنون می‌شوند. من این پدیده را امروز می‌بینم و بعنوان يك محقق دانشگاهی وظیفه دارم مطرح کنم و شرح دهم.

**\* آقای امیراحمدی! شورای امنیت احتمالاً از سال جدید تحریم‌هایی را علیه ایران شکل خواهد داد و بار هم احتمالاً نوك بیکانس به سمت سیاه خواهد بود. ابتدا ارزیابی خود را از این رفتار شورای امنیت بیان کنید و دوم اینکه شما به عنوان کسی که از بیرون کشور به داخل نگاه می‌کنید، آیا پیش بینی می‌کنید نیروهای نظامی قدرت اجزایی را به دست گیرند و مثلاً رئیس جمهور یا وزیر شوند یا اینکه در انتخابات آینده پارلمان ۲۰۰ سیاهی کرسی‌های مجلس را به دست گیرند؟ در محافل آمریکایی چه نگاهی به سیاه وجود دارد و آنها استرانی سیاه را برای آینده چه می‌دانند؟**

امیراحمدی: مناسبانه نظریه يك ایران قوی يك ایران خطرناک است را انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها به شورای امنیت سازمان ملل هم قبولانده‌اند. از طرف دیگر وقتی اینها به قدرت ایران فکر می‌کنند فقط به فکر سیاه پاسداران می‌افتند که برابر قانون اساسی حافظ انقلاب و حکومت اسلامی است یعنی همان دو پدیده‌ای که غرب می‌خواهد نابود کند. پس سیاه می‌شود دشمن این غربیها. متشکل دیگر سیاه یا غرب این است که در سی سال گذشته خیلی فعال بوده و همیشه در خط اول جبهه فرار گرفته است، واحد قدس سیاه هم که برای مرزهای ایران عمل کرده، دائماً خار چشم امریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها بوده است. در عین حال غرب سیاه را يك نیروی خشن و دیکتاتور می‌داند که در مقابل دموکراسی مردم ایستاده است و کاری جزء آزار مردم و سخت اقرار سازی ندارد. در رابطه با این حرف آخری، غرب سیاه را حامی و متولی و سازنده بمب اتم ایران می‌داند و فکر می‌کند مبارزه با نمب سازی جمهوری اسلامی از مبارزه با سیاه جدا نیست. این است که بطور فزاینده‌ای تحریمها و تهدیدها سیاه را هدف قرار می‌دهند. این اواخر غرب سیاه را نه فقط حافظ انقلاب و حکومت اسلامی که خود حکومت می‌بیند و از دیکتاتوری نظامی در ایران حرف می‌زند. یاد آوری کنم که از دید امریکای حافظ منافع اسرائیل و اعراب و اروپا، يك ایران قوی يك ایران خطرناک است و به همین دلیل يك ایران تحت سلطه نظامی‌ها را ده برابر خطرناکتر می‌داند.

بر عکس غربیها، من اعتقاد دارم کشور هرچه بیشتر تحریم و تهدید گردد، به همان نسبت نقش سیاه در اداره امور کشور بیشتر خواهد شد. من عقیده ندارم که سیاه برای خاطر قدرت و یا منافع خود دنبال حکومت کردن باشد اما در عین حال هم سیاه آماده نخواهد بود ایرانی را که دائماً تحریم و تهدید می‌شود را بدست نیروهای "سازشکار" و غیر نظامی بدهد. من نمی‌دانم استرانی سیاه‌یان برای افزایش حضور در دولت آینده چه خواهد بود اما این را می‌توانم بگویم که احتمالاً سیاه برای حفظ امنیت و مرزهای کشور و حکومت اسلامی از هیچ اقدامی فروگذار نخواهد کرد ولی هر حرکتی را هم با رهبری هماهنگ خواهد نمود. ظاهر قضیه این است که امریکاییها از قدرت گرفتن سیاه می‌ترسند. من

اعتقاد دارم که امریکائی‌ها بصرف اینکه سپاه کشور را بگیرد چندان نگران نخواهند بود. آنها با نظامیان زیادی در دنیا کار کرده‌اند. آنچه آنها را نگران می‌کند این است که به گمان آنها سپاه دنبال بمب ساری است و اینکه این قدرت در اختیار دشمنان امریکا می‌تواند قرار بگیرد. یک روزی امریکائی‌ها تمرکزشان روی نیروهای روحانی بود و آنها را تهدیدی برای امنیت منطقه می‌دانستند. امروز سپاه جای روحانیون را برای امریکا گرفته است و نیروی جدید تهدید منطقه و حتی جهان شده‌اند. امریکائی‌ها فکر می‌کنند که سپاه جاه طلبی‌های منطقه‌ای و حتی جهانی دارد. در همین حال این را هم باید خاطر نشان کرد که امریکا همیشه با نظامیان بهتر کار کرده است تا با نیروهای روحانی یا مذهبی. این امکان وجود دارد که روزی به چندان دور امریکا بتواند با سپاه به سازشی برسد. در حال حاضر دشمن اصلی سپاه درون حکومت امریکا وزارت امور خارجه است و نه کاخ سفید! وزارت دفاع هم با سپاه رفابت می‌کند اما آنرا لزوما دشمن نمی‌داند.

**\* چرا امریکا فقط سپاهی‌ها را نظامی می‌داند؛ مگر ایران ارتش ندارد؟**

امیراحمدی: آنها به ارتش فکر نمی‌کنند و فقط به سپاه فکر می‌کنند چون در این سه ده گذشته سپاه در خط اول جبه نظامیان کشور بوده است و ارتش عملا در سایه قرار داشته و دارد.

**\* چرا؟ مگر ارتش نیروی نظامی نیست؟**

امیراحمدی: تردیدی نیست که ارتش قوه نظامی است اما چون سپاه از پاسداران اصلی انقلاب اسلامی و از دید امریکائی‌ها نیروی ایدئولوگ و حافظ برقرار نظام و سازنده و متولی اصلی سخت افرارهای حکومت اسلامی است مورد توجه ویژه هستند. مناسبانه، سپاه هم برای معرفی بهتر خود روابط عمومی خوبی نداشته است.

**\* قبل از این نظر شما این بود که نیروهای نظامی ایدئولوگ نیستند؟**

امیراحمدی: اولاً گفتم که استثناء هم وجود دارد. تاابا این نظر من است که نظامی‌ها ایدئولوگ نیستند نه نظر امریکایی‌ها! ممکن است سپاه یک کم ایدئولوگ باشند اما در هر صورت یک نیروی نظامی است و نظر من اینست که نظامی‌ها نمی‌توانند برای یک مدت طولانی ایدئولوگ بمانند چون دانا وطن پرست، عملگرا و مدرن هستند. تاریخ ایران ما هم نشان می‌دهد که نقش نظامی‌ها در نداوم تاریخی ایران بسیار مهم بوده است. درواقع تاریخ سه هزار ساله ایران شاهد این ادعا است که اکثر فرمانان ملی ایران نظامی هستند.

**\* به نظر شما اینکه سپاه با وجود اقتداری که دارد، جنگ طلبی نکرده و تاکنون علیه کشورهای دیگر اقدامی نکرده و نیروی دفاعی از تمامیت ارضی کشور خود بوده، این مسئله در امریکا مورد توجه قرار نمی‌گیرد؟**

امیراحمدی: امریکائی‌ها عادت دارند که بیشتر به آینده فکر کنند تا به گذشته، درست عکس ما که همیشه زندانی گذشته خودمان هستیم و کمتر به آینده توجه داریم. آنچه امریکائی‌ها را نگران می‌کند این است که سپاه از قدرت خود در آینده چه استفاده‌ای خواهد کرد. آیا این قدرت در جهت منافع امریکا ودوستانیش خواهد بود یا در تضاد با آنها. در حال حاضر نظامی‌های امریکا مخالف حمله به ایران هستند و سپاه هم مخالف هر نوع درگیری با امریکا است. این خبر خوشی است. اساسا نیروهای نظامی جنگ‌طلب نیستند چون جنگ را باید خودشان بکنند و در جنگ هم حلوا بخش نمی‌شود بلکه جان از دست می‌رود.

من بارها گفته‌ام که مشکل غرب با ما مشکل سپاه و امور نظامی نیست؛ مشکل اینست که یک نظریه برای تصمیم ساران امریکا در باره ایران عمده شده که می‌گوید یک ایران قوی یک ایران خطرناک است. واقعیت اینست که موضوع قدرت‌سازی در ایران هم برای مخالفین داخلی حکومت و هم برای مخالفین خارجی آن موضوع مهمی شده است. از اول انقلاب تا الان عده معدودی تصمیمات راهبردی در کشور را در انحصار خود داشته‌اند. اینان در مقاطعی عمده‌نا چپ گرا و در مقاطعی دیگر عمده‌نا راست گرا بودند، اینها روی پروژه قدرت سازی و اصلاحات نه تنها هم نظر نبوده‌اند که در عمل هم تاکید متفاوت داشته‌اند.

تبعاً این دو پروژه بحای اینکه مکمل هم باشند در مقابل هم فرار گرفته‌اند. این رقابت بیجا باعث شده است که جوانان کشور و دشمنان خارجی هم، که در مورد پروژه قدرت سازی توجیح نشده بودند، در این کشمکش طرف انتخاب کنند؛ طبیعی بود که آنها بسوی جنبه اصلاحات و برم افزاری‌ها کشیده شوند. جوانان ما مخالف قدرت‌سازی نیستند و خوششان هم می‌آید که ایران قدرتمند باشد اما چون توجیه نشده‌اند و خارجی‌ها هم درباره پروژه قدرت‌سازی جمهوری اسلامی سم پاشی می‌کنند، به غلط تصور می‌کنند سلاح‌های جمهوری اسلامی کاربرد داخلی هم خواهد داشت. همانطور که گفتم این مشکل زاده ضعف روابط عمومی دولت است، مثلاً یک آمریکایی بطور عادی به این فکر نیست که ایران در حال ساختن بمب و موشک است و برای او شاید موشک سازی خیلی هم غیر عادی نباشد اما چون ایران در زمینه توجیه افکار عمومی ریاذ فعال نیست و در مقابل دشمنانش خیلی فعال هستند، موشک ایران غیر عادی می‌شود. در واقع آنان که "پروژه ایران هراسی" را پی گیری می‌کنند، از عبیت ایران در بازار افکار عمومی- سازی دنیا به خوبی برای رسیدن به هدف ضد ایرانی خود استفاده می‌کنند. اگر من جای آقای احمدی‌نژاد و و سپاه و وزارت امور خارجه بودم تمام هم و غم خود را صرف این می‌کردم که ثابت کنم یک ایران ضعیف برای خودش و منطقه و حتی آمریکا و اروپا خیلی بدتر از یک ایران قوی است. من درباره این موضوع مقالاتی هم نوشته‌ام اما پراکنده‌اند و کافی نیستند. دولت باید توجیح درست قدرت سازی، و نه فقط قدرت سازی، را یک پروژه ملی بکند و از طریق سمینارها، سخن رانی‌ها، حمایت‌های مالی از تحقیقات دانشگاهی، و چاپ مقالات و کتاب‌ها نظریه غرب را کلاً زیر سوال ببرد.

**\* آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بارها صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران را تأیید کرده اما آمریکا می‌گوید به نیت ایرانیان تردید دارد و با این وجود نمی‌توان خیلی به تغییر نگرش آنها امیدوار بود.**

امیراحمدی: یک روزی شاید مشکل شک داشتن در نیت ایران بود اما امروز بحث این است که در نیت ایران برای برای سازی شکی نیست. آنچه می‌ماند این است که چگونه جلوی ایران را بگیرند که این نیت را عملی نکند. همانطور که گفتم حتی یک آمریکایی یا اروپایی که سرش به تنش بیارزد را پیدا نمی‌کنید که از شما قبول کند که قصد بمب سازی ندارید. در چنین وضعیتی ایران سعی دارد به غربی‌ها بقبولاند که چنین قصدی ندارد. بدیهی است که این تلاش کار کرد نخواهد داشت همان طور که تا به امروز هم نداشته است. جمهوری اسلامی به اندازه کافی درباره عدم تلاش برای دستیابی به سلاح اتمی اصرار کرده و رهبری هم به صراحت گفته که این کار حرام است. بنظر من وقت آن رسیده است که ایران بحث خود را عوضی کند؛ برای شما دیگر نباید مهم باشد که غربی‌ها چه می‌گویند بلکه آنها درباره شما چه فکر می‌کنند باید عمده شود. در همین حال، ایران باید بحث حق غنی سازی خود را هم به بحث نگرانی امنیتی خود (در رابطه با امنیت ملی، امنیت انرژی و امنیت نظام) تغییر دهد. امروز ایران، ضمن اینکه تأکید دارد به دنبال تولید سلاح نیست، باید از آمریکا سؤال کند یا فرض پذیرش این که ایران برای اقدار نظامی تلاش می‌کند، چرا با یک ایران قدرتمند مشکل دارد و چرا برعکس فکر نمی‌کند که یک ایران قدرتمند ایران بهتری است؟

**\* اگر ایران فرصه آمریکایی‌ها را بپذیرد که دنبال سلاح است و خود را در مطاب انهام قرار دهد، آنوقت باید بر اساس این اعتراف هر روز جواب بدهد که چرا این کار را کرده است؟**

امیراحمدی: آقای احمدی‌نژاد در سخنرانی ۲۲ بهمن اعلام کرد که ایران به فناوری غنی‌سازی ۸۰ درصدی اورانیوم دست یافته و این یعنی اینکه ما اگر بخواهیم می‌توانیم بمب بسازیم. من می‌گویم ایران نباید بگوید که دنبال سلاح هسته‌ای است؛ در مقابل اصراری هم نداشته باشد که قصد این کار را ندارد. ایران باید بگوید من نگرانی امنیتی دارم و اینکه یک ایران قوی هم برای خودش، هم برای منطقه و هم برای آمریکا و دنیا خوب است. واقعیت این است که غنی سازی در رابطه ایران و آمریکا بخش کوچکی از یک مشکل استراتژیک بزرگ است که هسته اصلی‌اش جایگاه قدرت ایران در رقابت بین قدرت‌های جهانی برای یک موقعیت مسلط است. آیا در این رقابت قدرت ایران در کنار آمریکا قرار خواهد گرفت یا در مقابلش؟ آمریکایی‌ها فکر می‌کنند که ایران در کنار دشمنانش فرار دارد و بهمین دلیل هم قدرت آن خطرناک است و باید کاهش پیدا کند. می‌خواهم بگویم نا وقتی که ایران و آمریکا رابطه خود را عادی نکرده‌اند، قدرت ایران برای

غرب یک مسئله می‌ماند و مشکل غنی سازی حل نمیشود و حتی اگر هم حل بشود باز هم مشکل ایران با غرب باقی می‌ماند. بعبارت دیگر، حل مشکل غنی سازی باید از طریق عادی ساختن رابطه ایران و امریکل اعمال شود. یعنی اگر ایران غنی سازی را رها کند ولی رابطه را عادی نکند باز هم مشکل می‌ماند. در واقع ایران باید مسیر عکس را برود: رابطه را عادی کند و غنی سازی را شاید بعد از یک توفیق کوتاه بگه دارد. آنها که می‌گویند غنی سازی را به امریکا بدهیم و با آن کشور رابطه غیرعادی را هم حفظ کنیم در اشتباه هستند. بهترین سیاست برای ایران این است که هم رابطه با امریکا را عادی کند و هم غنی سازی را حفظ کند. اگر از حرف‌های بالا بخواهم نتیجه بگیرم این می‌شود که برای سالم سازی محیط‌های داخلی و خارجی خود ایران باید رابطه خود با آمریکایی‌ها را عادی کند و در عین حال هم جوانان ایرانی مظنون به قدرت سازی را توجیح نماید.

**\* البته جوانان ایرانی متنوع هستند و اگر عده بسیار قلیلی این نظر را دارند، مجموعه کنیری از جوانان ایرانی با حاکمیت پیوند دارند و حتی برخی از آنها می‌گویند ایران باید در نحوه تعامل با مجامع بین‌المللی مانند آژانس و نظام سلطه تجدیدنظر کند؟**

امیراحمدی: به هر حال واقعیت‌ها را نباید نادیده گرفت؛ منظور من این است که بخشی از جوانان معتقدند ایران با تولید سلاح فصد سرکوب آنها را دارد و شما هم بیش از آنکه به عدد آنها توجه کنید باید به کیفیت آنها نگاه کنید. دنیای امروز، دنیای کمیت نیست، دنیای کیفیت است. برای نمونه، در آمریکا ۵ میلیون یهودی فکر ۲۵۰ میلیون آمریکایی را می‌سازند چون رسانه‌ها، مطبوعات، سینماها و دانشگاه‌ها را در تصرف خود دارند!

**\* ایران خیلی تلاش کرده برای نویر افکار ملت‌ها به خصوص در منطقه بگوید که تهدیدی برای دیگران نیست اما لابی صهیونیستی و کشورهای چون انگلیس و آمریکا تسلطت می‌کنند و با بیگیری پروژه ایران‌هراسی تلاش‌های ما را خنثی می‌کنند؛ و چون مردم کشورهای دیگر از ضرب آگاهی بالایی برخوردار نیستند و از آسوی مرزها درباره ما قضاوت می‌کنند، فریب تبلیغات پروپاگاندای غربی‌ها را می‌خورند.**

امیراحمدی: قبول، اما تلاش‌هایی که ایران برای نویر افکار عمومی می‌کند مقطعی است، یعنی مداوم، منسجم و گسترده نیست و از آن بد تر بی برنامه و بی هدف است. ضمناً ایران دوست ندارد در راه تبلیغ و لابی گری پول خرج کند. ایران تاکنون باید صدها مقاله در رسانه‌های خارجی چاپ کرده باشد، ده‌ها کتاب منتشر کرده باشد، صدها آگهی در مطبوعات و وسائل ابواب جمعی گذاشته باشد، و صدها سمینار مشخص بر گزار کرده باشد که البته هیچ یک از این‌ها را نکرده است و اگر کاری هم کرده، مثلاً سمیناری گذاشته، یا برنامه و هدف نویر افکار عمومی نبوده است، ایران باید هم اکنون تمام تجربیات تاریخ سیصد سال گذشته خود را به صورت مستدل در یک کتاب ارائه کرده باشد که البته نکرده است. باید مثلاً در نیویورک تا بمز در قالب یک آگهی ربرتاری گذاشته باشد که نشان دهد یک ایران قوی بهتر از یک ایران ضعیف است که البته نکرده است. غربیها یک چهره سیاه از ایران ارائه می‌دهند. ما باید بتوانیم طرف بر لیوان ایران را هم به نمایش بگذاریم. این روزها در غرب مد شده است که هر کس در باره ایران رمان انتقادی‌ای بنویسد، فیلم انتقادی‌ای بسازد، و بر علیه اسلام و حکومت اسلامی فعالیت بکند جایزه می‌گیرد! این برخورد غرب با ایران خطرناک و در جهت تدارک جنگ احتمالی در آینده است. بادمان برود که قبل از اینکه کشوری مورد حمله فرار بگیرد اول آن کشور در بیشترین جهات ممکن دموینزه می‌شود یعنی غیر انسانی تصویر می‌شود و آنگاه از این تصویر برای حمله استفاده توجیحی می‌کنند. ایران باید با دقت این تاکتیک غرب را بیگیری و خنثی کند و همه ایرانیان وطن پرست هم باید همکاری بکنند. مناسبانه در این زمینه کونهای شده و می‌شود در حالیکه اگر شما اینجا ۱۰ میلیون دلار هزینه کنید، ۱۰۰ میلیون دلار سود می‌کنید چرا که یک مشکل بزرگ را حل خواهید کرد.

**\* آقای امیراحمدی! اگر مایل باشید در بخش پابانی گفتگو درباره اسده ایران و امریکا صحبت کنیم. ارزیابی شما از وضعیت امروز این رابطه چیست؟**

امیراحمدی: اول اجازه دهید یک درس را که باید از حوادث بعد از انتخابات ایران بگیریم را گوشزد کنم و بعد برویم سر رابطه ایران و امریکا. یک روزی تهران برای همه ایران حرف

می‌زد و روشنفکران برای هم ایرانیان. امروز به باور من هر ذوق این احکام منسوخ می‌شوند و بعد زیادی شده‌اند. به عبارت دیگر دوران استبداد تهران و روشنفکران تمام شده است. امروز همه مناطق کشور و مردم آنها درباره سرنوشت کشور نقش دارند و حرف تهران یا تهرانی‌ها و روشنفکران در مجموع فصل الخطاب نیست. شاید یکی از عواملی که باعث شد نتیجه انتخابات زیر سوال برود هم همین بود که پایتخت نشینان و روشنفکران تصور می‌کردند باید همچنان نظر آنها تعیین کننده امور باشد و چون دیدند نشد، به اصل جریان تنگ کردند. نکته دیگر اینکه اگرچه اعتراضات مردمی خودجوش بود اما نقش دخالت‌های خارجی را نباید نادیده گرفت. من اعتقاد دارم [میرحسین] موسوی عامل انگلیس یا آمریکا نیست و آنها که غیر از این نظر می‌دهند حتما منصف نیستند. اما در عین حال هم باور دارم انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها به خوبی از جنس سبز در اعتراض به انتخابات استفاده کردند. این را هم اضافه کنم که انگلیس حتی آمریکا را هم به بیراهه کشاند و نگذاشت که آقای اوباما مستقل در باره وضعیت بعد از انتخابات تصمیم بگیرد. صحنه گردان جوسازی علیه ایران در تحولات بعد از انتخابات دهم انگلیسی‌ها بودند و اساسا آنها همیشه جریان‌سازی می‌کنند و بعد پشت سر آمریکایی‌ها سنگر می‌گیرند، مانند کودتای ۱۹۵۲ که انگلیسی‌ها شروع و رهبری کردند و بعد آمریکایی‌ها وارد شدند و مسولیت آنرا هم پذیرفتند. آمریکایی‌ها به خاطر اینکه دنباله روی انگلیسی‌ها و اسرائیلی‌ها هستند، بازی می‌خورند. اما در اینجا هم درس جدیدی نهفته است و آن اینکه همچون تهران و روشنفکران، نقش خارجی‌ها در رقم زدن به تحولات داخلی ایران بسیار کم‌رنگ شده است.

و اما در رابطه با مشکل ایران و آمریکا در اینجا اسرائیل حرف آخر را می‌زند و انگلیسی‌ها حرف مافیل آخر را. در اینجا هم باید بگویم آمریکا متأسفانه مستقل عمل نمی‌کند. آخرین تحریم شورای امنیت گواه این وابستگی آمریکا به نیروهای است که لزوما نگران منافع آمریکا نیستند. من اعتقاد دارم که این تحریم آخری که بدنبال موافقت ایران، ترکیه و برزیل اعمال شد علیرغم میل باطنی اوباما شکل گرفت. در واقع می‌دانیم که کاخ سفید اوباما آن موافقت نامه را یک "بیشرفت" نامید در حالیکه وزارت امور خارجه خانم کلینتون آن را بی ارزش دانست و با قدرت هرچه بیشتر بدنبال تحریم رفت. ما ضمنا می‌دانیم که اوباما در یک نامه خصوصی به رئیس جمهور برزیل او را تشویق به حرکت در جهت چنین قراردادی کرده بود. واقعیت این است، و من سالها است که به آن توجه می‌دهم و ایران آنرا نادیده می‌گیرد، که ما بطور فزاینده‌ای دو آمریکا داریم، یک آمریکا طرف دار منافع خودش است و آمریکای دیگر طرفدار منافع اسرائیل و اعراب و دیگران. یعنی آمریکا را نباید به صورت یک حکومت یکپارچه دید بلکه نخگان سیاسی آن دو چهره دارند که یکی چهره آمریکای طرفدار منافع آمریکا و دیگری چهره آمریکای طرفدار منافع اسرائیل است. آمریکای طرفدار منافع آمریکا الان ضعیف است و ترسو چون آمریکای طرفدار اسرائیل مافیایی عمل می‌کند. در عین حال این آمریکای دوم از هر خلائی، مثل نبود رابطه بین ایران و آمریکا، برای افزایش قدرت خود و نامین منافع خود استفاده می‌کند. در ۱۵-۱۰ سال گذشته کنگره آمریکا به جای کاخ سفید امور آمریکا را اداره کرده و دلیل آن هم این است که کنگره آمریکا در طی همین سالها در تصرف طرفداران اسرائیل در آمده است. به گفته یک سناتور آمریکایی، فقط فلسطین نیست که اشغال شده؛ کنگره آمریکا هم یک سرزمین اشغالی است. مذاکعات منافع اسرائیل در کنگره جا خوش کرده‌اند و به همین دلیل اوباما به عنوان آمریکایی طرفدار منافع آمریکا خیلی گرداننده امور نیست و دارد بسرعت دنباله روی آمریکا دیگر می‌شود. این تعبیر در اوباما را ما وقتی ایشان لایحه ضد ایرانی کنگره آمریکا در ژوئن ۲۰۱۰ امضاء کرد به وضوح دیدیم.

**\* گفتید اوباما آمریکایی طرفدار آمریکاست، نه طرفدار اسرائیل ولی او بعد از انتخاب به ریاست جمهوری بلافاصله به تل آویو سفر کرد و حامی صهیونیست‌هاست...**

امیراحمدی: سفر به اسرائیل مهم نیست؛ چون سفرهای دیپلماتیک بخش تجربه نابذیر دیپلماسی امروز است؛ آنچه مهم است این است که در تعامل با دیگران چه امتیازی بدهیم و چه امتیازی بگیریم! اوباما سعی کرد مستقل عمل کند اما فشار نیروهای طرف دار اسرائیل نگذاشت که به حرف و حرکت خود تداوم لازم را بدهد، تا جائیکه امروز دیگر اوباما عمل و فکریش در مغایرت هستند و با حداقل عمل دولتش با فکریش سازگار نیست. ما می‌دانیم که اوباما مخالف جنگ است ولی قطع نامه آخری سازمان ملل اگر قرار باشد که اجرا شود می‌تواند به درگیری نظامی بین ایران و آمریکا منجر گردد. مثلا قطعنامه اجازه

می‌دهد که کشورها اگر به محموله یک کشتی که بسوی ایران می‌رود مشکوک شوند آنرا تجسس کنند. چنین عملی حتما عکس العمل نند ایران را بهمراه خواهد داشت و می‌تواند درگیری نظامی ایجاد کند.

**\* لطفا بگویند در باره این قطع نامه چه فکر می‌کنید. آیا این قطع نامه نشان نداد که امریکا دیگر قدرتی نیست چون اولا نتوانست همه اعضای شورای امنیت را وادار کند که به آن رای بدهند و برای همین رای ناکامل و قطع نامه انکی هم بیش از یک سال نگذا کرد و کلی امتیاز داد؟**

امیراحمدی: امریکا حتما دیگر آن قدرت مافوق چند دهه گذشته نیست. در واقع امریکا ابر قدرتی است که دائما بیشتر متروک می‌شود و قدرتش کاهش می‌یابد. اما امریکا هنوز هم قدرت برتر دنیا است و نظیر ندارد و شاید تا ۲۰۲۵ سال دیگر هم وضعیتش به همین منوال باشد. درست است که امریکا بعد از ماه‌ها کوشش نتوانست قطع نامه مورد نظر خودش را به تصویب برساند، اما این هم درست است که امریکا نتوانست قطع نامه‌ای علیه ایران از شورای امنیت بگذراند. واقعیت این است که قطع نامه‌های شورای امنیت برای امریکا یک ارزش سمبولیک دارند و مهم نیست که دندانهای آنها چقدر تیز باشند. همین قدر که یک قطع نامه بگذرد کافی است. امریکا می‌خواهد به دنیا بگوید که فقط او نیست که مخالف عنی سازی ایران است بلکه اکثریت قریب به یقین کشورهای دنیا هم مخالف هستند. چنین مفهومی از قاطعیت جهانی علیه عنی سازی ایران بعدها می‌تواند توجیح گر فشارهای یک جانبه امریکا نظیر افزایش تحریم‌ها و تجاوز نظامی به ایران بشود. البته این را هم باید گفت و امریکائی‌ها هم خوب می‌دانند که ایران عراق و افغانستان نیست و برخورد نظامی با آن نفعات بسیار مغرب برای امریکا، منطقه و جهان خواهد داشت. بدیهی است که ملت ایران از حقوق خود دفاع خواهد کرد. این را هم یاد آوری کنم که آنانی که از تحریم هدفمند دفاع کرده‌اند شاهد هستند که امریکا از آن نوع تحریم‌ها به عنوان بهانه‌ای برای اعمال تحریم‌های جامع استفاده می‌کند. نمونه روشن این سیاست لایه تحریم‌های بسیار جامعی است که امریکا بعد از آخرین قطع نامه شورای امنیت علیه ایران تصویب کرد.

**\* امریکا باید به تجربه دریافته باشد که دشمنی‌اش با ایران در ۳۰ سال گذشته باعث کاهش قدرتش در منطقه و جهان شده است. یعنی امریکا باید بداند که فقط در صلح و دوستی با ایران است که می‌تواند دوباره یک قدرت مهم بشود. چرا فکر می‌کنید امریکا نمیتواند به این درک برسد و با اگر رسیده براساس آن با ایران یک معامله بکند؟**

امیراحمدی: امریکا قبول دارد که دوستی با ایران برایش مهم است اما مطمئن نیست که جمهوری اسلامی بخواهد با آن به توافق برسد. آیا واقعا جمهوری اسلامی حاضر است که با امریکا عادی سازی بکند و برای حل مسائل منطقه با آن همکاری بکند؟ اگر حاضر است من قول می‌دهم که امریکا هم حاضر خواهد شد. خود من احساسم این است که بیرونی در ایران دارد برای چنین آینده‌ای کم کم آماده می‌شود. این نیرو که قدرت حقیقی بالائی در کشور دارد می‌خواهد رابطه با امریکا را عادی کند تا بتواند عنی سازی را حفظ کند. در عین حال قدرت حقوقی در کشور هیچ علاقه‌ای به برقراری ارتباط با امریکا ندارد و حتی حاضر است عنی سازی و امریکا را با هم از پنجره به بیرون برت کند. ایران باید اول فکر خودش را در باره امریکا یک کاسه کند و بعد با آن وارد یک میدان جدید بشود.

**\* شما چه دلایلی دارید که امریکا برای حل مشکلیش با ایران آماده گی دارد و راه حل پیشنهادی شما چیست؟**

امیراحمدی: من در بیست و چند سال گذشته که در این رابطه فعال بوده‌ام به کرات از امریکائی‌های بسیار مهم شنیده‌ام که واقعا می‌خواهند مشکل خودشان را با ایران حل بکنند. مثلا آقای جورج شولتز به من گفت که امریکا آرزوی عادی سازی با ایران را دارد. خانم آلبرایت از قول دولت امریکا از ایران برای سیاست‌های غلط گذشته عذرخواهی کرد. آقای سایروس ونس رسما از آقای کلینتون و آقای خامنه‌ای خواست که با به میان بگذارند و بین دو ملت آشتی ایجاد کنند، آقای فلانی از وزارت امور خارجه (متاسفانه نمیتوانم اسم ببرم چون هنوز سر کار است) بمن گفت که امریکا ایران را بر کل اعراب ترجیح می‌دهد. این لیست شامل آقای اوباما، چند سناتور برجسته حال و سابق امریکا منجمله آقای چاک



هنگل، و شخصیت‌های متعدد دیگر هم می‌شود. و اما اینکه چه باید کرد؟ ایران و آمریکا باید اول این سیاست "روکم کنی" را کنار بگذارند و بعد با هم وارد یک میدان جدید بشوند. من در "مقاله سفید" شورا که در وب سایت آن هم هست، رئوس یک سیاست جدید را مطرح کرده‌ام. آنها باید بتوانند روی تعاریف مشترکی در باره مسائل مطرح در رابطه شان به توافق برسند، باید بجای بحث حق و حقوق به بحث نگرانی‌های همدیگر برگردند، باید ببینند که مشکل غیرقابل مذاکره‌ای در این رابطه وجود ندارد، باید روش را بر مسند اصول نشانند، باید فراموش نکنند که این رابطه دشمنان زیادی دارد و به همین جهت هم خود باید دوست این رابطه بشوند، باید روی مواردی که اشتراک منافع دارند تمرکز کنند، باید در باره مشکلات فیما بین واقع بین باشند و باید قبول کنند که این وضعیت "به جنگ و به صلح" قابل دوام نیست و راهی جز صلح با جنگ نمانده است و سعی کنند هر شناسایی را به صلح بدهند.

### \* لطفا شفاف بگویند با دیدن ایران پس از انتخابات، چه تصویر و تحلیلی از کشورمان به آمریکایی‌ها ارائه می‌دهید؟

امیراحمدی: من به آمریکایی‌ها می‌گویم تحریم‌ها و تهدیدهای شما هیچ کارکرد مثبتی برای شما و ایران نخواهد داشت همان طور که تا به امروز هم نداشته‌اند. من به آنها می‌گویم که هرچه با زبان تحریم و تهدید با ایران حرف بزنید به همان اندازه نیروهای امنیتی-نظامی را در ایران تقویت می‌کنید، و گذار بسوی یک جامعه سخت افزاری به همان اندازه سریع تر و مطمئن تر پیش خواهد رفت. من به آمریکایی‌ها گفته‌ام و می‌گویم که این نظام سقوط نمی‌کند و جمهوری اسلامی سرچای خودش است و اگر می‌خواهید مسائل نان را با ایران حل کنید، باید با این حکومت وارد مذاکره شوید و این حرف شما که احمدی نژاد نمی‌تواند مذاکره کند یا اینکه دولت او یک ساله از بین می‌رود، بی‌فایده است. من به آمریکایی‌ها می‌گویم که رابطه ایران و آمریکا ربطی به آقای احمدی نژاد یا رئیس جمهوری دیگر ندارد و اساسا رهبری در امر سیاست آمریکائی جمهوری اسلامی نقش آفرین است و اگر می‌خواهید حرف بزنید، باید گفتگو را با ایشان شروع کنید و با احمدی نژاد به جانی برسائید. اگر به مسئولان آمریکایی بخواهم بگویم به مسئولان ایرانی نامه بنویسند، حتما توصیه می‌کنم به رهبری نامه بنویسند به احمدی نژاد؛ اما در عین حال به آنها خواهم گفت و در گذشته هم گفته‌ام که نباید سعی کنید رئیس جمهور را، هرکس که باشد، نادیده بگیرید چون ایشان است که باید دستور رهبری را اجرا کند.

### \* شما در راهپیمایی ۲۲ بهمن در آمریکا بودید؟

امیراحمدی: بلی و آن شب تا آخرین لحظه راهپیمایی ۲۲ بهمن را از تلویزیون جمهوری اسلامی دیدم و سخنرانی آقای احمدی نژاد را به طور کامل شنیدم.

### \* آیا این حضور ملی در ایران در تحلیل‌های شما تغییری به وجود نیاورد؟

امیراحمدی: نه! تحلیل من از روز اول جریان بعد از انتخابات تاکنون یکی بوده و کوچکترین تغییری در آن به وجود نیامده است؛ من وقتی راهپیمایی و تجمع ۲۲ بهمن را دیدم واقعا سوزپراز نشدم. من می‌دانستم که جمهوری اسلامی برعکس گفته دشمنانش بی‌پشت و پناه نیست و هنوز ایرانیان بیشماری از آن حمایت می‌کنند. من بعد از روز ۲۲ بهمن فقط یک حرف به آمریکایی‌ها و دشمنان حکومت اسلامی زدم: که تحلیل من درست و تحلیل شما غلط بود.

### \* نظر شما درباره نامه نگاری احمدی نژاد با اواما چیست؟

امیراحمدی: آقای احمدی نژاد در خصوص نگارش نامه به اواما کار بدی نکرده است اما اگر فرضا با من مشورت می‌شد، اصل کار و خود نامه را تأیید می‌کردم اما متن نامه را نباید نمی‌کردم. مثلا در مورد نامه تبریک برای انتخاب شدن، بهتر بود احمدی نژاد یک متن کوتاه خطاب به اواما می‌نوشت و از طرف ملت ایران انتخاب او به ریاست جمهوری را به ملت آمریکا تبریک می‌گفت و ابزار آمینواری می‌کرد این انتخاب موجب درک بهتری میان دو کشور نبود و تأکید می‌کرد ایران هم مانند همه کشورهای صلح دوست آماده ایجاد یک فضای سیاسی بهتری با آمریکا است، اما آقای احمدی نژاد در نامه خود از قرآن و نماز و آداب دینی سخن گفته بود تا نقد سیاست‌های آمریکا و غیره. اگر چه ادب حکم می‌کند انسان

باسخ پیامهایی که دریافت می‌کند را بدهد و اوپاما به خاطر عدم پاسخگویی به نامه آقای احمدی نژاد قابل سرزنش است، اما معنقدم چون نامه رئیس جمهور ایران حاشیه‌های زیادی داشت، اگر اوپاما جواب می‌داد کار خراب‌تر می‌شد. اینکه وی در آن لحظه جواب نامه احمدی نژاد را نداد، به خاطر آن بود که نمی‌خواست کار را خراب‌تر کند. اوپاما با خودش می‌گفت یکی به من نامه نوشته و مسائل حاشیه‌ای فراوانی را مطرح کرده که اگر بگویم تشکر می‌کنم، آمریکایی‌های دشمن ایران با من برخورد می‌کنند که چرا نظر نویسنده را نایب کردی و اگر بخواهم مقابله به مثل کنم که کار رابطه خراب‌تر می‌شود و اگر هم جواب ندهم حمل بر بی توجهی و یا بی ادبی می‌شود. به نظرم اوپاما دچار چنین محسسه‌ای شد و در آخر سر تصمیم گرفت راه سوم را برگزیند، این گزینه اگر چه تاثیر منفی داشت، اما بار منفی آن از بار منفی یک جواب که مقابله به مثل می‌کرد و با شیخ مقابله‌ای نمی‌کرد کمتر بود.

**\* فرض کنید من دارای جایگاه در دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی هستم و شما از آمریکا آمده‌اید و با افراد مختلف مانند سیاسیون و افشار مردمی در زمینه‌های گوناگون بحث کرده‌اید و حالا می‌خواهید يك پیام به من برسانید و مثلا بگویید که در ۶ ماه آینده باید چه رفتاری با آمریکا داشته باشیم. در چنین شرایطی چه پیامی به من می‌دهید؟**

امیراحمدی: من معنقدم در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی رهبری تصمیم گیرنده و رئیس جمهور که حالا آقای احمدی‌نژاد است، کارگزار است. درست است که رئیس جمهور ایران رئیس شورای عالی امنیت ملی و نفر دوم کشور است اما تصمیم سازی در حوزه سیاست خارجی، خصوصا در رابطه با آمریکا، با شخص رهبری نظام است و رئیس‌جمهور محرز تصمیمات ایشان است. نوصیه من به مقام معظم رهبری این است که شخصا با میان بگذارند و مشکل ایران و آمریکا را یک بار و برای همیشه و برای خاطر اسلام و ایران و این ملت ستمدیده حل کنند و نگذارند آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها به این مملکت مظلوم بیش از این ستم روا دارند. پیشنهاد من این است که رهبری نظام با اقتدار و حفظ عزت ایران و بر اساس حکمت و درایت اسلامی و ملی و در چهارچوب حفظ منافع ملی کشور خواهان عادی شدن رابطه شوند و این نوب دشمنی را که آمریکا نمی‌ها در زمین ایرای ن انداخته‌اند به زمین آنها برگرداند. بنظر من مهم نیست آمریکایی‌های مخالف ایران چه جوابی بدهند. جواب آنها چه مثبت باشد و چه منفی ایران برنده خواهد بود؛ در صورت جواب مثبت، ایران پیشنهاد صلح معرفی خواهد شد، و در صورت جواب منفی، دنیا آمریکایی‌ها را سرزنش خواهد کرد، اعتقاد راسخ دارم که بزرگترین کابوس آمریکای دشمن ایران این است که ایران به آن پیشنهاد عادی سازی رابطه را بدهد. مطمئن هستم که این آمریکا حتی نمی‌خواهد ایران غنی سازی را متوقف کند چه در آن صورت بهانه اصلی آنها برای تحمیل یک جنگ احتمالی به ایران از بین می‌رود. وقتی صدام حسین کویت را در اشغال داشت، نیویورک تایمز نوشت که کابوس واشینگتن این است که فیل از شروع جنگ، صدام از کویت خارج نشود امروز هم کابوس آمریکایی‌های دشمن ایران، اسرائیلی‌ها و اعراب این است که یک روز بشنوند ایران به آمریکا پیشنهاد عادی سازی رابطه را داده است و یا روی غنی سازی با آن به مصالحه رسیده است.

و اما حرف اصلی من همان تکیه روی روابط عمومی درست و قوی است. یادم است یک بار آقای کمال خرازی، وقتی که وزیر امور خارجه بودند، از من در باره چگونگی برخورد درست با آمریکایی‌ها را پرسیدند؛ من جواب دادم روابط عمومی قوی و گفتم مشکل در اینجاست که شما يك خروار پسته کرمان برابر نه آمریکایی‌ها می‌دهید اما زمانی که صدای آن در می‌آید، می‌گویند آمریکایی‌ها دروغ می‌گویند و يك بسته از دست ما به زمین افتاده بود که آنها آن را برداشته‌اند. در مقابل، آمریکا یک بسته کم کیفیت کالیفرنیاتی به شما می‌دهد و در تمام دنیا جار می‌زند که به شما يك خروار پسته داده است! یعنی می‌خواهم بگویم که شما خودتان بر سر جنس خودتان می‌زنید! این اتفاق روی همکاری ایران با آمریکا طی جنگ و بعد از آن افغانستان افتاد. ایران بقدری مخفی کاری کرد و دم از کمک‌های خود به آمریکا برد که دشمنانش جرئت کردند نه تنها این همکاری را کلا نخطنه کنند که حتی جورج بوش را وادار کردند که ایران را اهریمن هم بخواند. اگر من جای تصمیم گیرندگان جمهوری اسلامی بودم این نوع مخفی کاری را کنار می‌گذارم. برعکس، از طرف مختلف يك روابط عمومی بسیار وسیع و قوی راه می‌انداختم و هدف اصلی آن را هم اینگونه تعریف می‌کردم که یک ایران قوی یک ایران خطرناک نیست. برعکس، یک ایران ضعیف است که معمولا در دسر ساز می‌شود. من در عین حال از این روابط عمومی

استفاده می‌کردم و آمریکائی‌ها را با واقعیت‌های ایران و با سیستم سیاسی و تصمیم‌گیری کشور و با ساختار قدرت در جمهوری اسلامی بیشتر و بهتر آشنا می‌کردم، و پدیده‌گذار به سخت اقرار سازی را توضیح می‌دادم و توجیح می‌کردم، من مثلاً برای دنیا توضیح می‌دادم که ایران دوست همه ملت‌های دنیا است و اینکه ایران بعد از انقلاب مجبور نشده است که به سخت اقرار سازی به پردازد. من به همه یادآوری می‌کردم که این گذار از نرم اقرار سازی به سخت اقرار سازی تحمیلی بوده است و دفاعی است، و در واقع نتیجه منطقی ترور نرم اقرار سازان حکومت اسلامی، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، تحریم‌های آمریکا علیه جمهوری اسلامی و تهدیدهای روزانه داخلی و خارجی علیه موجودیت نظام اسلامی است. در همین حال، حکومت اسلامی باید به دشمنان و دوستان خود اطمینان بدهد که در اولین فرصت آرامش و صلح، بار دیگر به همان جای نرم اقراری گذشته خود بر می‌گردد و از دنیا بخواهد که به ایران این فرصت را با کاهش تنش‌ها بدهد. از این منظر، آنچه امروز شورای امنیت سازمان ملل انجام می‌دهد نه تنها کمکی نمی‌کند که کار برگشت به یک جامعه نرم اقراری در ایران را دشوارتر می‌کند، من این واقعیت را برای دست اندر کاران سازمان ملل با دقت توضیح می‌دادم. به نظر من این توضیح و توجیح مخصوصاً برای کسانی که جمهوری اسلامی را منعم به دیکتاتوری و ضدیت با حقوق بشر می‌کنند بسیار مفید خواهد بود، آنها باید بدانند تا وقتی که محیط ایران امنیتی- نظامی بماند تنها جای تنگی برای توسعه و دموکراسی باقی می‌ماند.

**\* شما چه تضمینی می‌دهید که ما این کار را نکنیم و با آمریکا اینگونه رفتار کنیم اما بهانه جویی‌های آمریکا به انعام برسند؟**

امیراحمدی: شما میلیاردها تومان خرج حماس و حزب‌الله و دیگران کردید، چه تضمینی داشتید که آنها بروز می‌شوند؟ من می‌گویم جمهوری اسلامی مثل اسرائیل پول زیاد هزینه کند تا حرف خود را به دنیا بزند تا دنیا بداند شما چه می‌گویید و چه می‌اندیشید. "تو نیکی می‌کن و در دجله انداز، که ایزد در بیابانت دهد باز"، من معتقدم که در صورت یک روابط عمومی سالم و قوی نتیجه می‌گیرید، یعنی حتی اگر نتوانید افکار اوپاما را تغییر دهید، بی تردید افکار عمومی بخشی در دنیا تغییر خواهد کرد و نظر ملت‌ها در مورد شما عوض خواهد شد. شما دلنات برای فلسطین می‌سوزد، در حالیکه روابط عمومی فلسطین در آمریکا چندین برابر قوی تر از روابط عمومی جمهوری اسلامی است. این را هم اضافه کنم که روابط عمومی مثل مسکن عمل می‌کند و نه جراحی. در تحلیل نهائی مشکل ایران و آمریکا فقط و فقط از طریق عادی شدن رابطه حل می‌شود.

**\* به نظر شما اگر در ایران انقلابی رخ نمی‌داد، وضعیت آمریکا در جهان چگونه بود؟**

امیراحمدی: من اعتقاد دارم که انقلاب اسلامی در تاریخ مهم است و جزء چهار انقلاب بزرگ جهان است؛ یعنی انقلاب فرانسه، انقلاب اکتبر، انقلاب چین و انقلاب اسلامی جزء انقلاب‌های استخوان دار تاریخ بشر هستند. در بین اینها، به نظر من، انقلاب ایران به منافع آمریکا در منطقه ضربه بیشتری زد. البته در دوره انقلاب فرانسه آمریکا چیز مهمی نبود در حالیکه در زمان انقلاب اسلامی آمریکا همه کاره بود. این سوال شما مرا یاد گفتگوی من با آقای جورج شولتز انداخت. بعد از ساعت‌ها گفت و شنود، ایشان که سالها در سمت‌های بالا از جمله وزارت به کنشورش خدمت کرده است به من گفت که ایشان یاد ندارد هیچ کنشوری در دنیا به اندازه جمهوری اسلامی ایران به آمریکا صدمه رده باشد، البته باید اعتراف کنم که این حرف ایشان مرا خوشحال که نکرد هیچ، ناراحت هم کرد، چرا باید ما باعث صدمه دیگران بشویم؟ من صدمانی را که آمریکا به ایران زده را می‌دانم ولی این را هم می‌دانم که با صدمه زدن به آنها که به ما صدمه زده‌اند کار ما بهتر پیش نمی‌رود، من اصولاً مخالف انتقام جویی هستم و فرهنگ آن را باید کلاً طرد کرد. بعلاوه، آمریکا همیشه به ایران صدمه زده، یکوقت کمک هم کرده است و تمدن ساز هم بوده است. مشکل ما با آمریکا بعد از کودتای ۱۹۵۲ شروع شد در حالیکه قبل از آن تاریخ، آمریکائی‌ها به ایران کمک‌های ارزنده‌ای کرده‌اند و حتی در انقلاب مشروطیت یک "شهید" هم دادند که اسمش‌هاوارد باسکرویل است.

**\* یعنی اگر انقلابی در ایران رخ نمی‌داد، امروز آمریکا حاکم جهان بود؟**

امیراحمدی: فرض کنیم که گفته شما درست باشند، آنوقت چه چیزی نصیب ما می‌شود؟ از

اینکه انقلاب ما آمریکا را کاهش داد بسود ما تمام نشده است؟ یعنی هرچه چینی‌ها و اروپائی‌ها و دیگران در مقابل آمریکا قوی تر بشوند بسود ماست؟ یعنی واقعا این دیگران با ما بهتر کرده اند؟ آمریکا که با کل جهان دشمن نیست و حتی با ملت ایران هم دشمن نیست و ۱۰ میلیون مسلمان و تعداد زیادی از هموطنان ما در آمریکا زندگی می‌کنند که اکثرا هم در رفاه هستند.

**\* به هر حال آمریکایی‌ها باید بدانند که اگر بخواهند به چالش خود با جمهوری اسلامی ادامه دهند، ضرر می‌کنند. خوب است این پیام را در دیدار با مقامات کاخ سفید به آنها منتقل کنید که ایران نیازی به برقراری رابطه با آمریکا ندارد. این را هم باید گوشزد کم که حتی اگر انقلاب ایران هم نبود، باز هم هژمونی اسرائیل در منطقه تمام می‌شد. آمریکا در گذشته به همه منابع کار و نفت جهان مسلط بود و اگر می‌خواهد به قدرت سابق خود برگردد، جاره‌ای جز ارتباط با ایران ندارد.**

امیراحمدی: این حرف شما را می‌پذیرم که برای حفظ قدرت خود آمریکا باید با ایران کنار بیاید، و اعتقاد دارم که در این حرف شما یک برخورد معقول و در جهت منافع ملی ایران هم نهفته است. در واقع و اگر آشنیاه نکنم شما دارید پیشنهاد همکاری به آمریکا را می‌دهید. من امیدوارم که منشاء این نظر شما سطوح بالای حکومت باشد چه در این صورت حتما می‌تواند شروع جدی و جدیدی باشد. تصادفا این شبیه همان حرفی است که چند سال پیش آقای جورج شولتز که سالها در مصدر وزارت و امنیت آمریکا بوده است بمن زد. او بمن گفت که ما آمریکائی‌ها از اینکه با بی درایتی ایران را از دست دادیم مناسفیم، و باید یک روزی باز هم ایران در کنار ما قرار بگیرد. او همچنین گفت که همکاری ایران و آمریکا بنفع هر دو کشور خواهد بود و تنها راه رسیدن به این وضعیت مطلوب هم عادی کردن رابطه از طریق دیپلوماسی و سازش است. یکی دیگر از بزرگان امور خارجه آمریکا روزی بمن گفت که ما به ناچار بسوی اسرائیل و اعراب رفته‌ایم در حالیکه جایگاه طبیعی ما در جوار ایران است. اما آمریکا نمیداند چگونه در کنار ایران قرار بگیرد و جمهوری اسلامی هم کمکی به این امر نکرده است. واقعیت دیگر هم این است که بدلیل نفکر قدرتی که در جوهر هر دو کشور نهفته شده است، هر وقت آمریکا آماده مصالحه بوده ایران آماده نبوده و هر وقت ایران آماده مصالحه بوده، آمریکا آماده نبوده است. برای اثبات این سخن همین دلیل کافیست که آمریکا به شورای ایرانیان و امریکائیان اجازه تاسیس دفتر در ایران را داد اما ایران نپذیرفت؛ در زمان دیگری ایران پیشنهاد همکاری برای از بین بردن صدام حسین به آمریکا می‌دهد اما آمریکا نمیپذیرد.

**\* آقای امیراحمدی! شما خودتان هم خوب می‌دانید که آمریکایی‌ها اول آب نبات می‌دهند و سپس طرف خود را می‌زنند؟**

امیراحمدی: اینکه اول آب نبات نشان دهند و بعدا بزند بهتر است یا از همان اول زهر مار بدهند و سپس بکشند؟ ما نباید از این موضوع غفلت کنیم که يك مو از خرس کندن هم غنیمت است.

**\* به شرطی که نیار ما به آن خرس کمتر از نیار خرس به ما باشد؟**

امیراحمدی: شما بدانید يك نمودار همیشه بالا نمی‌رود. منحنی جمهوری اسلامی در خصوص رابطه با آمریکا اگر چه تا به امروز در بیشتر موارد بالا رفته است اما قول می‌دهم که روزی این منحنی راه خودش را کج خواهد کرد، نظیر منحنی گروه‌های امریکائی در ایران و جنگ با عراق. واقعیت این است که هر دو کشور به هم نیار دارند. دنیای امروز دنیای وابستگی متقابل است. اینکه چه کشوری تا به چه حد به کشور دیگر نیار دارد یا ندارد حرف چندان مربوطی نیست.

**\* چه کسی بیشتر بازنده خواهد بود؟**

امیراحمدی: هر دو بازنده بوده‌اند و خواهند بود. مهم نیست که کی بیشتر یا کمتر می‌بازد. یادنان باشد که کل اقتصاد ایران از اقتصاد یک شهر آمریکا پیام نیویورک هم کوچک تر است. ما هرروز داریم میلیون‌ها دلار می‌بازیم. در جنگ تحمیلی میلیاردها دلار باختیم و سر لوله‌های نفت و گاز از آسیای میانه و فقفاز میلیاردها دلار باختیم. البته این دعوا با آمریکا

برد هم داشته است نظیر خود کفائی و استقلال رای و عمل در دنیای سیاست. اما ستوال این است که آیا جمهوری اسلامی واقعا نمیتوانست مثل کره جنوبی در صلح با امریکا به این خود انکالی دست پیدا کند؟ من فکر می‌کنم می‌توانست و حتی خیلی بهتر هم می‌توانست. ایران برای این که با اقتدار و استقلال زندگی کند لزومی ندارد که امریکا را دشمن خود کند.

**\* شما به وضعیت بد امریکا هم توجه داشته باشید. واقعا امریکا الان چه وضعیتی دارد؟**

امیراحمدی: شما به صحبت‌های آقای دکتر حمید مولانا و دیگران زیاد گوش داده‌اید، من اینجا زندگی می‌کنم. باور کنید اینگونه نیست که برخی دوستان شما می‌گویند. فیول، سرمایه داری امریکا در بحران است و این اولین بار هم نیست که دچار بحران شده است. بحران اقتصادی امریکا در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل ۱۹۳۰ حتی وحیم تر بود، با این وجود نه تنها آن بحران و بحرانهای بعدی امریکا را نکشیدند که باعث رونق بیشتر آن هم شدند. نمگویم که این بار هم اقتصاد امریکا به همان شکل سابق بر رونق خواهد شد اما این را هم می‌دانم که این کشور به این زودی و به این ساده گی سقوط نخواهد کرد! شما بی جهت منظر آن روز نمایند!

**\* اما خود امریکایی‌ها قبول دارند که رنگ خطر برای آنها به صدا درآمده است.**

امیراحمدی: آری اما در عین حال امریکائی‌ها باور راسخ دارند که چون گذشته این بحران را هم از سر می‌گذرانند و اوضاع بهتر خواهد شد. نگاه کنید دلار امریکا دارد چه بلانی سر پروی اروپا می‌آورد! امریکا در ۱۵۰- ۱۶۰ سال گذشته قسمت عمده تمدن بشر را ساخته است، هواپیمایی که شما با آن پرواز می‌کنید، کمپیوتری که با آن کار می‌کنید، دوربینی که با آن عکس می‌گیرید، برقی که با آن به جنگ تاریکی می‌روید، و هزاران اگر نه میلیون‌ها کشف و اختراع و ابداع دیگر حاصل تمدن امریکاست. اگر در این ۱۰۰ سال امریکا را از صحنه جهانی پاک کنید، دنیای جدید حذف می‌شود؛ بنابراین، حداقل یک اعتبار کمی برای امریکا قائل شویم! اما این حرف هم درست است که امریکا مانند همه امپراطوریهای بزرگ کارهای غیر انسانی هم کرده و می‌کند و تا ابد هم فرار نیست به شکل و شمایل امروزی خود باقی بماند. یک وقت ایران یک امپراطوری بزرگ بود حالا چه کاره است؟ یک وقت اسلام یک امپراطوری وسیع داشت حالا آن قدرت کجا است؟ امپراطوری‌هایی که ایرانیان، یونانیان، رومیان، اعراب، عثمانیها، مغولان، سلاجقه، انگلیسی‌ها، روسها و دیگران ساختند هم از بین رفته‌اند، یک روز نوبت امریکا هم می‌رسد. اما به باور من تا آن روز هنوز وقت زیادی مانده است. ما باید مواظب باشیم که انتهائی که دارند سقوط می‌کنند ما را با خود نبرند.

**\* فکر نمی‌کنید روال امریکا شروع شده است؟**

امیراحمدی: بله؛ شروع شده اما قول می‌دهم تا ۲۵ سال آینده امریکا بزرگترین قدرت اقتصادی - نظامی دنیا خواهد ماند. بعد چه می‌شود نمیدانم اما اینطور نیست که امریکا بعد از اینکه دیگر قدرت برتر نیست به یک کشور درجه دو یا سه تبدیل خواهد شد. منابع و تواناییهای تکنولوژیک امریکا آن را برای دهه‌ها اگر نه چند قرن یک کشور مهم نگه خواهد داشت. الان امریکا به تنهایی بیشتر از تمام دنیا بودجه نظامی دارد و اقتصاد آن در حدود یک چهارم اقتصاد دنیا است. و سلطه فرهنگی امریکا به حدی است که شما و دیگران داتما از تهاجم فرهنگی امریکا می‌نالید.

**\* آقای امیراحمدی! فکر کنم مصاحبه طولانی شد. برای اینکه بحث را تمام کنیم، می‌خواهیم تصویر ذهنی شما از آینده ایران را بسنیم. آینده ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

امیراحمدی: من آینده ایران را بسیار درخشان می‌بینم. ما ملت ثروتمندی هستیم، و ثروت ما فقط منابع زیر زمینی ما نظیر نفت، گاز و مس نیست. مهمترین ثروت ما ملت با هوش ماست، فرهنگ ایرانی- اسلامی ماست، تاریخ طولانی ماست، جغرافیای استراتژیک ماست، و غیره. اما این منابع غنی به نهائی کار ساز نخواهد بود. ما باید هوش فردی زیاد ما را با عقل و خرد و درایت جمعی در آمیزیم تا توسعه گر شود. م بندرت این کار را کرده‌ایم

و در نتیجه هوش سرشار ما بهدر رفته است. آنچه کشورها را توسعه می‌دهد نه هوش زیاد که عقل جمعی بالا است که ما متأسفانه کم داریم. اینکه دقیقاً باید چکار کنیم که یک کشور توسعه یافته شویم یک بحث طولانی دارد که در حوصله این مصاحبه نمی‌گنجد. فقط به این مهم اشاره کنم که ستون اصلی توسعه کشور جوانان آن است و باید آنها را بطور جدی و موثر در کنش‌داری و کنش‌سازی شریک کنیم و این امر نیز باید بدون توجه به اینکه این جوان به اصطلاح خودی است یا غیر خودی، ریش دارد یا ندارد، و علایق شخصی‌اش چیست انجام داد. در همین حال دولت باید بقوریت جوانان کشور را نسبت به برنامه‌های ملی خود توجیح کند چه در غیر اینصورت دولت غیر ممکن است بتواند به راحتی افکار عمومی را با خود همراه سازد. در حالیکه سخت‌افزارسازی در این مقطع از تاریخ ایران ضروری است، کوشش در این راه به نتیجه مطلوب نخواهد رسید مگر اینکه در کنار آن نرم‌افزارسازی جدی هم صورت گیرد و جوانان ما هسته اصلی این سخت‌افزارسازی و نرم‌افزارسازی باشند.

**\* یعنی می‌خواهید بگویید اگر ما افتداز خود را بر اساس قدرت سخت‌افزاری تعریف کنیم و از قدرت نرم‌افزاری عاقل شویم زمین خواهیم خورد؟**

امیراحمدی: درست است! ما محکوم هستیم به عنوان یک حکومت اسلامی عمدتاً نرم‌افزاری باشیم. من حدود ۲۸ سال پیش حمله‌ای را در مقدمه کتابم تحت عنوان "ایران پس از انقلاب" نوشتم که کماکان به صحت آن اطمینان دارم، و آن این است که جمهوری اسلامی باید بتواند بین ایدئولوژی و عملگرایی توازن ایجاد کند و اگر نتواند اینکار را بکند، دچار مشکل می‌شود. فکر من این است که ایدئولوژی اسلامی نرم‌افزاری است که جمهوری اسلامی با آن ساخته شده است و در طی زمان حفظ این نرم‌افزار، بدایلی که بر شعردم، به سخت‌افزار نیاز پیدا کرده است. تمایل بسوی سخت‌افزار سازی ممکن است چنان شدت یابد که جمهوری اسلامی را کلاً از نرم‌افزار نهی کند. این روند از دید من برای نظام اسلامی خطرناک خواهد بود. به همین دلیل هم در همان اوایل انقلاب خواستار توازن بین ایدئولوژی و عملگرایی شدم و امروز هم خواهان توازن بین نرم‌افزار و سخت‌افزار هستیم. مردم ایران برای این نرم‌افزار که در جوهر آن آزادی، عدالت، استقلال، انصاف و توسعه همه جانبه کشور نهفته است هزینه‌های زیادی داده‌اند. در ۲۰ و چند سال گذشته، این ملت برای حکومت اسلامی جنگیده، تحریم و تهدید تحمل کرده، در صحنه مانده، وسعی کرده حد قناعت را حفظ کند. در عوض نه ادعائی داشته و نه خواست غیر موجهی. به نظر من مردم ایران به جمهوری اسلامی بدهکار نیستند و این جمهوری اسلامی است که به مردم این کشور بدهکار است. نظام باید جوانان این ملت را توجیه کند و بدون طبقه بندی، احاد ملت را به وسط میدان بیاورد و در سرنوشت کشور دخیل سازد. من معتقدم اگر جمهوری اسلامی می‌خواهد ایران اسلامی ما قدرت بزرگ و توسعه یافته‌ای بشود، جر این راهی ندارد که ملت را در کنش‌داری و کنش‌سازی شریک برابر و غیر مشروط بکند. والسلام!

ارسال به شبکه های اجتماعی

| بازگشت به صفحه اول | این متن را با ایمیل بفرستید | نسخه قابل چاپ |

نظر شما درباره این نوشته:

موضوع:

ایالات متحده آمریکا و جمهوری

نسبت الکترونیک شما:

نظر شما:

ارسال

**Iran Emrooz**  
(iranian political online magazine)  
iran\_emrooz@1998-2010  
editor@iran-emrooz.net

**ایران امروز** (بشریه حزبی سیاسی الکترونیک)  
«ایران امروز» از انتشار مقالاتی که به دیگر سایتها و نشریات نیز  
ارسال می‌گردند معذور است. استفاده از مطالب «ایران امروز» تنها با  
ذکر منبع و نام نویسنده یا مترجم مجاز است.